

### "بر پا برهنگان، بر پا گرسنگان، بر پا ستمکشان!"

... در پاسخ به گرانی مواد غذایی ناشی از بحران بزرگ سرمایه داری در سطح جهان، امروز در چهار گوشه دنیا - از مصر، یمن، مراکش، سنگال، بولیوی و موریتانی گرفته تا گینه، ازبکستان، مکزیک، ساحل عاج، بنگلادش و هائیتی - توده های ستمدیده اعتراض خود به این وضع طاقت فرسا را نشان داده و شورش گرسنگان همه دولتهای سرمایه داری حاکم بر جهان را به وحشت انداخته است. گرسنگانی که چیزی برای خوردن ندارند در کشورهای مختلف بپاخاسته و فریاد می زنند "ما گرسنه ایم" و در همه این کشورها دولتهای مدافع سرمایه داران با نیروی سرکوب و توسل به توپ و تانک و مسلسل به مقابله با آنها برخاسته و توده های گرسنه و خشمگین از سیستم سرمایه داری و تجلیات غیر انسانی این سیستم را به خاک و خون می کشند... ..

صفحه ۲

### در این شماره می خوانید:

- ۵ ..... وضعیت وخیم کارگران و مبارزات کارگری
- ۷ ..... نپال، ضرورت انقلابی دیگر!
- ۱۱ ..... تقبیح انقلاب در راستای حفظ بنای جمهوری اسلامی
- ۱۳ ..... تشدید حضور FBI در دانشگاه های آمریکا
- ۱۵ ..... محصور کردن جنبش زنان
- ۱۷ ..... استخدام افراد با سابقه جنایی در ارتش آمریکا
- ۱۸ ..... مصاحبه با رفیق محمود خلیلی (قسمت هفتم)



صحنه ای از شورش گرسنگان به پا خاسته در پایتخت هائیتی

## "بر پا برهنگان، بر پا گرسنگان، بر پا ستمکشان!"



ساختن "نان" از خاک زرد برای مقابله با گرسنگی در هائیتی!

حداقل ۵ نفر جان باختند. در هائیتی شورش مردم گرسنه ای که از فرط بی غذایی به خوردن خاک روی آورده اند از چنان شدت و وسعتی بر خوردار بود که در پی خود باعث سقوط هیئت دولت شد.

ابعاد خشم و نفرت مردم هائیتی و وسعت شورشی که آنها به پا کرده اند با توجه به شرایطی که مردم ستمدیده این کشور در آن قرار گرفته اند قابل پیش بینی بود. به گزارش خبرگزاریها اهالی منطقه ای در این کشور با "خاک زردی" که تازه مجبورند آنرا بخزند چیزی شبیه نان درست می کنند. این "خاک زرد" که آنرا با کمی روغن و نمک مخلوط کرده و در مقابل آفتاب خشک می کنند، "کک" نامیده می

شود. اما، تنها خاصیت "کک" تخفیف احساس گرسنگی انسان است و نه چیزی بیشتر از آن. تازه مردم این منطقه در تجربه دریافته اند که "کک" عوارضی چون اسهال در بر دارد. اما علیرغم این آگاهی آنها برای فرار از گرسنگی ای که خود و فرزندانشان را رنج می دهد، باز هم مجبور به استفاده از "کک" می باشند چرا که این گرسنگان همانطور که در اعتراضاتشان فریاد می زنند می دانند که "با حرف نمی شود شکم بچه ها را سیر کرد" و به هر حال باید با چیزی به مقابله با احساس دردناک گرسنگی برخیزند. واقعیت این است که وسعت یافتن ابعاد گرسنگی بر اثر بالا رفتن بی رویه قیمت مواد غذایی و کاهش و یا عدم قدرت خرید مردم، بطور طبیعی به انباشته شدن خشم و نفرتی می انجامد که وقتیکه سر باز می کند همه مسبب این وضع را در آتش خشم خود می سوزاند. درست با توجه به چنین امری است که کارگزاران نظام سرمایه داری در همه جا به خاطر حفظ این نظام ظالمانه به دست و پا افتاده اند. آنها به میدان آمده و به همدیگر نسبت به عواقب این وضع هشدار می دهند. در همین رابطه دبیر کل سازمان جهانی غذا هشدار داده است که "شورش گرسنگان در راه است". در این میان مبلغین توجیه گر نظام سرمایه داری نیز دست به کار شده اند تا اذهان را با تئوری های من در آوردی خود، فریفته و مانع از آن شوند که مردم متوجه عامل اصلی چنین واقعیت دردناکی که همانا سیستم سرمایه داری می باشد، بشوند. درست در جهت انحراف افکار مردم است که نیکولاس دلبلیو مینات، عضو ارشد مؤسسه تحقیقات

بحران سیستم جهانی سرمایه داری هر روز که می گذرد اثرات مرگبار خود را بر زندگی توده های مردم در اقصی نقاط دنیا آشکارتر می سازد. رشد سرسام آور قیمت ها در جهان و به خصوص در کشور هائی که تحت سلطه امپریالیستها قرار دارند، یکی از جلوه های بارز بحران بزرگی است که امروز کل نظام سرمایه داری را در بر گرفته است. به دنبال افزایش بی سابقه قیمت نفت و رسیدن بهای این ماده حیاتی به بشکه ای ۱۱۵ دلار (که تازه این قیمت تثبیت شده یک بشکه نفت نیست و قرائن حاکی از بالاتر رفتن بازهم بیشتر آن می باشد) و رشد سرسام آور بهای اکثر مواد معدنی، حال رشد بی رویه قیمت مواد غذایی می رود تا نه تنها اثرات وخیم خود را بر زندگی میلیون ها انسان کاملاً گرسنه جهان (سازمان ملل رقم گرسنگان جهان را در آمار رسمی خود، ۸۵۰ میلیون نفر اعلام کرده است) به جای بگذارد و آنها را هر چه بیشتر در منجلاب گرسنگی و مرگ فرو برد بلکه دهها میلیون نفر دیگر از اهالی کره زمین را نیز به صفوف ارتش گرسنگان وارد سازد.

در فاصله کوتاهی قیمت برنج که ماده اصلی رژیم غذایی نیمی از جمعیت کره زمین را تشکیل می دهد حدوداً دو برابر شده است. در این فاصله، ویتنام که بعد از تایلند بزرگترین صادر کننده برنج جهان می باشد به اتفاق هندوستان و تعداد دیگری از کشورهای صادر کننده برنج از حجم صادرات خود کاسته اند تا بتوانند نیاز های بازارهای داخلی را بهتر تامین کرده و از عواقب اجتماعی گرانی برنج و کمبود آن یعنی شورش گرسنگان جلوگیری نمایند.

در پاسخ به گرانی مواد غذایی ناشی از بحران بزرگ سرمایه داری در سطح جهان، امروز در چهار گوشه دنیا - از مصر، یمن، مراکش، سنگال، بولیوی و موریتانی گرفته تا گینه، ازبکستان، مکزیک، ساحل عاج، بنگلادش و هائیتی - توده های ستمدیده اعتراض خود به این وضع طاقت فرسا را نشان داده و شورش گرسنگان همه دولتهای سرمایه داری حاکم بر جهان را به وحشت انداخته است. گرسنگانی که چیزی برای خوردن ندارند در کشورهای مختلف بیخاسته و فریاد می زنند "ما گرسنه ایم" و در همه این کشورها دولتهای مدافع سرمایه داران با نیروی سرکوب و توسل به توپ و تانک و مسلسل به مقابله با آنها برخاسته و توده های گرسنه و خشمگین از سیستم سرمایه داری و تجلیات غیر انسانی این سیستم را به خاک و خون می کشند. اگر به ارقامی که رسماً اعلام شده اند توجه کنیم می بینیم که مثلاً در جریان اعتراضات مردمی بر علیه افزایش قیمت مواد غذایی و رواج گرسنگی در کشور کامرون در افریقا، ۱۰۰ نفر کشته شدند. می بینیم که در موزامبیک نیروی سرکوب این کشور ۶ نفر را به قتل رسانده و در شورش گرسنگان در سنگال همین تعداد و در شورش هائیتی

نیکولاس دلبلیو مینات، عضو ارشد مؤسسه تحقیقات

را می توان پی گیری نمود. در کنار بحرانهای که تاکنون شاهد بوده ایم اخیرا در ایران با بحرانی به نام بحران شکر روبرو هستیم. بحرانی که در پی خود اعتراض و اعتصاب کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه را باعث شده است. دلیل شکل گیری این بحران آن بود که با این که انحصار خرید شکر در ایران با دولت می باشد دولت بجای خرید شکر تولید داخل کشور، سیاست وارد کردن میلیونها تن شکر از خارج را اتخاذ نمود. در پی این سیاست نه فقط شکر از طریق دولت وارد کشور شد بلکه با کم شدن تعرفه های گمرکی برای شکر توسط دولت، اجازه ورود میلیونها تن شکر هم به برخی از نورچشمی ها که به "مافیای شکر" معروف شده اند، داده شد. درست به خاطر اتخاذ چنین سیاستی بود که شکر تولید کارخانجات داخلی، که قدرت رقابت با شکر وارد شده را ندارد، روی دست صاحبان آنها باقی می ماند. این امر احتمال ورشکستگی کارخانجات تولید داخلی (که البته وابستگی آن صنایع به سرمایه جهانی هم جای بحث ندارد) را بالا برده و پیامد آن بطور طبیعی چیزی جز بیکاری کارگران و کشاورزان و نابودی تولید داخلی شکر نمی تواند باشد. این همان روندی است که رژیم حاکم نه تنها در مورد شکر بلکه در مورد اکثر تولیدات از جمله چای و برنج و... در پیش گرفته است. سیاستی که به خاطر منافع کمپانی های صادر کننده کالاهای امپریالیستی و مشتی تجار وابسته اتخاذ شده تا به این ترتیب شرایط برای تحقق کامل این رهنمود بانک جهانی به رژیم جمهوری اسلامی مهیا شود که دروازه های تجارت باید باز شوند و یارانه های دولتی قطع گردند تا جریان رقابت و تجارت آزاد همه چیز را تعیین کند. البته این سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی همه گیر نیست. چرا که این ارگان های امپریالیستی به حمایت ها و سوبسید های دولتهای امپریالیستی از کشاورزان و تولیدات خودشان کاری ندارد، بلکه آنها تنها مخالف دولتهای کشور های تحت سلطه از بازار های کشورهای خود می باشند. آنها چنین می کنند تا در شرایط وخامت باری که سیستم سرمایه داری در آن قرار دارد، همه چیز را به قول آنها "قوانین بازار" به نفع سرمایه امپریالیستی حل کند. روند فوق تا کنون در اکثر کشور های تحت سلطه به اجرا در آمده است. در شرایط وخامت باری که سیستم سرمایه داری در آن قرار دارد، همه چیز را به قول آنها "قوانین بازار" به

مقررات بین المللی غذایی در واشینگتن مردم فقیر شهری را عامل ناآرامی های اخیر قلمداد کرده است که از نظر او این مردم "متراکم هستند و در نتیجه برای آنها آسانتر خواهد بود که سازمان داده شوند". عین اظهارات او چنین است: "بطور قطعی عامل نا آرامی وجود دارد، به خصوص مردمی که تحت تاثیر واقع خواهند شد، مردم فقیر شهری هستند که متراکم هم هستند، در نتیجه برای آن ها آسان تر خواهد بود که سازمان داده شوند تا مثلا کشاورزان که پراکنده هستند بخواهند علیه پایین بودن قیمت ها تظاهرات کنند." اگر به همه این قبیل اظهار نظر ها و تبلیغاتی که در رابطه با علت بروز شورش گرسنگان در اقصی نقاط جهان می شود توجه کنیم، می بینیم که همه مراقب اند که مبادا در این میان عامل اصلی این وضع یعنی نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم که بر بنیان مالکیت خصوصی و سود اندوزی مشتی سرمایه دار انگل صفت پا گرفته، آماج خشم توده های تحت ستم قرار گیرد. بیهوده نیست که سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در جهت حفظ این نظام و منافع کنسرن های بزرگ امپریالیستی هرگز در نوشته ها و اظهارات آن مبلغین توجیه گر مورد اشاره هم قرار نمی گیرند. آنها چنین می کنند تا نقش این ارگانهای امپریالیستی در بالا رفتن قیمت ها و پی آمدهای آن، یعنی فقر و بی غذایی میلیونها نفر از جمعیت جهان برای عموم آشکار نگردد. بدترین حالت برای بورژوازی همواره این است که خودش به عنوان عامل اصلی نابسامانیهای موجود شناخته شود. به همین خاطر، تحلیل گران یا کارشناسان مدافع سرمایه داری همه کس و همه چیز را عامل وضع وخامت بار کنونی قلمداد می کنند جز خود عامل اصلی چنین وضعی یعنی نظام ظالمانه سرمایه داری و سیاستهای خانه خراب کن بانک جهانی و صندوق بین المللی پول.

با رجوع به نوشته ها و سخنرانی های مبلغین و توجیه گران بورژوازی، مشاهده می کنیم که یکی در توضیح گران شدن مواد غذایی و حدت یافتن گرسنگی در سطح دنیا، از خشکسالی در استرالیا و قریزستان سخن می گوید و دیگری اساسا تغییرات آب و هوای جهان و گرم تر شدن زمین را عامل اصلی کمبود مواد غذایی قلمداد می کند، آن دیگری رواج شیوه جدید استفاده از دانه های روغنی برای تهیه سوخت ماشین یعنی سوخت بیولوژیک در برزیل و مکزیک را عامل این وضع جلوه می دهد و یکی دیگر با وقاحت تمام بالا رفتن مصرف در چین و هند را عامل اصلی این اوضاع جلوه میدهند. در این مورد می توان به سخنان مسئول سنگالی سازمان صنایع غذایی و کشاورزی توجه کرد که رسما اعلام نمود: "نیاز رو برشد هندوستان و چین مسئول اصلی این وضعیت است" چنین افرادی با تکیه بر این واقعیت که مصرف در این کشور ها بالا رفته است و مثلا مصرف سرانه سالانه گوشت در چین از ۲۰ کیلو گرم در دهه ۸۰ به ۵۰ کیلو گرم در زمان حال رسیده است، این کشور ها را مسئول اصلی این وضع قلمداد می کنند. عجب! مثل اینکه مردم چین حق نداشته و ندارند که به اندازه کشور های غربی گوشت مصرف کنند! گوئی همین موضوع و به زعم آنها این زیاده روی، کار دست همه داده است!! تحلیل ها و راه حل هایی از این قبیل امروزه کاملاً رواج یافته و در این آشفته بازار کسی به روی خود نمی آورد که چرا در همین شرایط برای حفظ نرخ سود سرمایه داران میلیونها تن مواد غذایی را آتش زده و یا به دریا می ریزند و یا چرا در شرایطی که گرانی مواد غذایی باعث دامن زدن به گرسنگی در جهان و رواج فقر و فلاکت شده است در همان زمان برخی از سرمایه داران با احتکار این مواد، مردم را خانه خراب کرده و پول جارو می کنند. آنها به روی خود نمی آورند که اساسا اجرای رهنمود های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به خصوص در زمینه زراعت باعث نابودی کشاورزی در کشورهای تحت سلطه و افزایش واردات آنها شده و بیان نمی کنند که همه این امور به سود چه کنسرنهای سرمایه داری بوده و می باشد؟ و چرا کشور های متروپل حق دارند از تولیدات داخلی خود به هر وسیله ای حمایت کنند اما دادن سوبسید در کشور های تحت سلطه به کشاورزان عامل به هم زدن تعادل بازار قلمداد می شود؟ همانطور که می دانیم رها کردن سیاست حمایتی از تولیدات داخلی و لغو سوبسید ها و باز کردن دروازه کشورهای تحت سلطه به روی واردات کالاهای کمپانی های امپریالیستی، رهنمودی است که تحت فشار بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در این کشور ها اجرا می شود. با مثالی از کشور خودمان ایران موضوع فوق حمایت ها و سوبسید های دولتهای امپریالیستی از کشاورزان و تولیدات خودشان کاری ندارد، بلکه آنها تنها مخالف دولتهای کشور های تحت سلطه از بازار های کشورهای خود می باشند. آنها چنین می کنند تا

نفع سرمایه امپریالیستی حل کند. روند فوق تا کنون در اکثر کشور های تحت سلطه به اجرا در آمده است. در افریقا اجرای همین روند باعث نابودی تولید کاکائو، بادام هندی، توتون، پنبه و... شده و تولید کننده داخلی را از صحنه خارج ساخته و کشور ها را هر چه بیشتر به واردات از بازار جهانی وابسته ساخته است. واقعیت این است که گرانی و افزایش پی در پی قیمتها جزء ذاتی نظام سرمایه داری می باشد که در شرایط بحران، ابعاد باور نکردنی به خود می گیرد. بر اساس قوانین حاکم بر بازار سرمایه داری وقتیکه قیمت همه کالا ها فزونی می گیرد، قیمت مواد غذایی نیز نمی تواند افزایش نیابد و این امر به خودی خود شورش ها و مبارزات گسترده ای را موجب می شود. راه حل سرمایه داری در مقابل این واقعیت جز سرکوب مبارزات مردم و جز به راه انداختن جنگهای ارتجاعی در این یا آن گوشه دنیا نیست. وظیفه مبلغین سرمایه داری نیز در همه جا این است که باید این وضع را با ارائه تئوری ها و تحلیل های انحرافی و غیر منطبق با واقعیت توجیه نمایند.

زمانی در قرن ۱۹ وقتی در اثر رشد سرمایه داری تعداد گرسنگان و بی چیزان در انگلستان بطور روز افزونی افزایش می یافت یکی از مدافعین سرمایه داری به نام مالتوس ( کشیش و اقتصاد دان انگلیسی) با وقاحتی آشکار اعلام کرد که چون جمعیت به نسبت تصاعد هندسی رشد می کند و تولید مواد غذایی به نسبت تصاعد حسابی پس زمین قادر به تغذیه جمعیت رو بر شد جهان نیست. تئوری مالتوس مبنی بر محدودیت تولید جهان و سفره محدودی که برای جمعیت مشخصی چیده شده است، مدعی بود که برای حل این معضل چاره ای جز این وجود ندارد که جمعیت اضافی را به طریقی از صحنه زندگی خارج کرد. یعنی، به زبانی واضح باید آنها را کشت و نابود کرد. اتفاقاً امروز خیلی از ادعا ها و راه حل هایی که در مقابل معضلات کنونی و به خصوص در رابطه با معضل گرانی مواد غذایی و شورش گرسنگان مطرح می شود بیشتر از تفکراتی نشأت می گیرد که

مالتوس نماینده آن بود. اما ورشکستگی چنین تئوریهایی با توجه به این واقعیت که جهان ما نه تنها امکان تغذیه میلیاردها انسان دیگر را دارد بلکه کاملاً قابل پیش بینی است که رشد تکنولوژی فرا رفتن از این امکانات را نیز تسهیل خواهد نمود، بیشتر آشکار می شود. واقعیت این است که آنچه مانع اساسی رشد نیرو های مولده و بر طرف شدن نیاز های بشر می باشد اتفاقاً سلطه نظام سرمایه داری مبتنی بر مالکیت خصوصی می باشد. به همین خاطر جز از طریق نابودی نظام سرمایه داری نیز امکان رهایی و شکوفائی زندگی بشر بوجود نخواهد آمد. تجربه نشان داده است که هر کجا توده ها توانسته اند تا حدی این مناسبات ظالمانه را به عقب برانند امکانات بزرگی جهت رشد و تعالی در مقابل جامعه فراهم گشته است. همین واقعیت نیز وظیفه تلاش برای نابودی نظام سرمایه داری نه تنها در ایران بلکه در جهان را در مقابل ما و همه توده های ستمدیده و در راس آنها کارگران قرار داده است.

### رشد آمار استخدام افراد... از صفحه ۱۷

دلایل انواع دزدی ها از خانه دزدی گرفته تا اتوموبیل دزدی و نوشتن چک بی محل ، بوده است. یکصد و سی (۱۳۰) مورد دیگر محکومیت بخاطر جرم های مواد مخدر بوده است. اما باقی محکومیت ها در سال ۲۰۰۷ شامل دو فقره قتل در مقایسه با یک فقره در سال ۲۰۰۶؛ پنج نفر بخاطر جرایم جنسی ( که شامل تجاوز، زناي محارمه و آزار و اذیت جنسی است) در مقایسه با دو نفر در سال ۲۰۰۶؛ و سه نفر بخاطر غفلت و یا آدم کشی با وسیله نقلیه در مقایسه با دو نفر در سال ۲۰۰۶. در سال ۲۰۰۷ دو نفر شامل چشم پوشی بخاطر تهدیدات تروریستی که شامل تهدیدات بمب نیز بود در مقایسه با یک نفر در سال ۲۰۰۶.

در سال ۲۰۰۷، حداقل دویست و سی پنج (۲۳۵) نفر از (نیروی) تفنگداران دریایی (تکاوران دریایی) سیصد و پنجاه (۳۵۰) مورد چشم پوشی بخاطر انواع دزدی، شصت و سه (۶۳) مورد دیگر بخاطر حمله و تهاجم و یا سرقت که از سلاح گرم نیز استفاده شده ، بوده است. بقیه نیز شامل یک مورد قتل در سال ۲۰۰۷ که در مقایسه بدون قتلی در سال ۲۰۰۶، چهار مورد جرم جنسی در سال ۲۰۰۷ که در مقایسه با سال ۲۰۰۶ یک مورد بوده است، و نیز در سال ۲۰۰۷ پنج مورد تهدید ترور که شامل تهدید بمب نیز می باشد، بوده است در مقایسه با سال ۲۰۰۶ که دو مورد بوده است.

تعداد کل ملوانانی که از (قانون) چشم پوشی از سوء سابقه و محکومیت پیشین استفاده کرده اند از چهل و هشت (۴۸) نفر در سال ۲۰۰۶ به چهل و دو (۴۲) نفر در سال ۲۰۰۷ تقلیل یافته است. اغلب این محکومیت ها بخاطر جرایم سرقت، مواد مخدر و رانندگی در حالت مستی بوده است. در سال ۲۰۰۷، دو (۲) مورد از این چشم پوشی از سوء سابقه و محکومیت پیشین بخاطر اتهامات خطر ترور و یا بمب بوده است در حالیکه این نوع چشم پوشی سال ۲۰۰۶ سه مورد بوده است. در سال ۲۰۰۷ از این نو افراد (با سوء سابقه و محکومیت پیشین) در نیروی هوایی استخدامی صورت نگرفته است.

استخدام افراد با سوء سابقه و محکومیت پیشین باید مورد تأیید و تصویب افسری با درجه ژنرال - سرتیپی قرار گیرد، ضمن اینکه افراد متقاضی موظفند که تأییدیه ای از رهبران اجتماعی (محلی) خود ارائه کنند که بیانگر این امر باشد که استخدام آنها در نیروهای نظامی امر مفیدی خواهد بود.

لولیتا بالدور - خبرنگار آسوشیتد پرس

برگردان: سیامک

واقعیت این است که سراسری بودن یورش سرمایه داران به کارگران باعث بروز اعتراضات کارگری در سراسر کشور شده هرچند این اعتراضات به هیچ وجه حالت سازمانیافته و بهم پیوسته نداشته و بطور پراکنده در سراسر ایران جریان دارد. با اینحال در شرایطی که رژیم شدیداً از پخش خبر این اعتراضات جلوگیری می نماید، در اکثر مواقع همین اعتراضات از چشم خود کارگران پنهان می ماند، به این معنا که جامعه بطور کامل در جریان این واقعیت قرار نگرفته و خود کارگران نیز از اعتراضات هم طبقه ای های خود در دیگر مناطق بی خبر می مانند. در چنین شرایطی است که فقدان تشکل سراسری کارگری و سازمانی از انقلابیون کمونیست در ایران که کارگران را در جهت اهداف آتی و آتی شان بسیج نماید، بیش



در ماه های اخیر در شرایطی که موج بزرگ جدیدی از گرانی، در آمد های نازل مردم ستمدیده را به کام خود می کشد، بورژوازی وابسته و انگل صفت حاکم با سببیت تمام دسته دسته کارگران را از کار بیکار نموده و بدون پذیرش هرگونه مسئولیتی نسبت به سرنوشت آنها و خانواده هایشان آنها را به صفوف فشرده انبوه بیکاران گسیل می دارد.

از ایام نوروز تاکنون یعنی در فاصله حدود یکماه هیچ روزی نبوده که خبر تعطیل شدن کارگاهی و یا اخراج کارگران کارخانه ای و یا لغو قرار داد موقت عده ای از **کارگران قراردادی که حدوداً ۷۰ درصد جمعیت کارگران شاغل کشور را شامل می شوند** اعلام نشود. به گزارش سایت "دسترنج"، تنها در روزهای

## وضعیت وخیم کارگران و مبارزات گسترده کارگری در ایران!

از هر وقت دیگر احساس شده و ضرورت خود را نشان می دهد.

نمونه های زیادی را از پراکنده بودن مبارزات کارگران در حال حاضر می توان ذکر نمود که در عین حال از وسعت مبارزات کارگری در جامعه ما حکایت می کند: در حالی که کارگران لاستیک البرز برای دریافت ۵ ماه حقوق و بازگشت به کار دست به تجمع اعتراضی زدند، در همان ایام کارگران کارخانه "پارس واشیر" در مقابل فرمانداری شهر صنعتی البرز در اعتراض به تعطیلی کارخانه یک تجمع اعتراضی بر پا نمودند. این مبارزات اعتراضی با این که در یک منطقه صورت می گرفت و لی پیوند خاصی نیز بین آنها وجود نداشت. در یک حرکت دیگر بیش از ۱۴۰۰ کارگر کارخانه های "فرخ و مه نخ"، "ناز نخ" و "بهداشتی مینا" به دلیل ۶ ماه عدم دریافت حقوق هر یک بطور جداگانه و بدون هرگونه هماهنگی در مقابل کارخانه های خود به اعتراض برخاستند. در مناطق دیگر کشور نیز شاهد چنین اعتراضاتی بودیم. برای نمونه کارگران قند بردسیر کرمان جهت دریافت ۷ ماه حقوق پرداخت نشده خود در مقابل استانداری کرمان به اعتراض برخاستند در حالیکه کارگران شرکت صنعتی دریائی ایران (صدرا) در بوشهر در برابر استانداری بوشهر تجمع اعتراضی داشتند- که این کارگران به دستور مقامات استان وحشیانه سرکوب شدند.

موارد فوق که تنها گوشه کوچکی از انبوه اعتراضات کارگری در همین یک ماه گذشته را منعکس می کنند، بروشنی نشان می دهند که واقعیت پراکندگی موجود در صفوف کارگران نه تنها امکان

اعتراضی کارگران لاستیک البرز می باشد. در طی این اعتراض، کارگرانی که ۵ ماه حقوق دریافت نکرده بودند برای رساندن صدای اعتراض خود به دیگران بنا به گزارش مطبوعات خود رژیم "با آتش زدن مواد زائد و لاستیک های بی استفاده" جاده تهران - اسلام شهر را برای مدتی مسدود نمودند و نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی برای سرکوب این اعتراض کارگری روز بعد با بولدوزر دیوار های کارخانه را در هم شکسته و کارگران را مورد حمله قرار دادند. در جریان یورش وحشیانه نیروهای سرکوبگر رژیم به کارگران، بیش از هزار کارگر دستگیر و با اتوبوس هایی که از قبل تدارک دیده شده بود به پاسگاه "احمد آباد مستوفی" برده شدند تا بعد به بازداشتگاه ها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی منتقل شوند. همانطور که می دانیم زمانی خمینی برای فریب کارگران ادعا نمود که "خدا هم کارگر است". مفهوم واقعی این سخن خمینی جنایتکار را کارگران دلیر و زحمتکش ایران بارها و بارها در زیر تازیانه های سربازان گمنام امام زمان در شکنجه گاه های رژیم حاکم تجربه کرده و اکنون نیز می کنند. رژیمی که خمینی در راس آن قرار گرفت و تا به امروز به حیات ننگین خود ادامه می دهد یعنی رژیم جمهوری اسلامی، رژیم مدافع منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته در ایران می باشد. بنابراین طبیعی است که این رژیم برخوردی چنین جنایتکارانه با کارگران مبارز ایران داشته باشد. اما همانطور که اشاره شد کارگران مبارز ما علیرغم دیکتاتوری موجود و همه سرکوبها به پیکار خود با وضع ظالمانه موجود ادامه می دهند.

آغازین ماه فروردین بیش از ۵۰ هزار کارگر بیکار شده اند و بدون امکان استفاده از بیمه بیکاری روزگار می گذرانند. اکنون آنها در وضعیت نابسامانی قرار گرفته و در شرایط بیکاری و گرانی روزافزون مواد غذایی مجبورند هر روز بدنال حقوق های پرداخت نشده خود به کارگاهی که در آن کار می کردند رفته و عموماً نگران و خشمگین، دست خالی باز گردند.

وجود دیکتاتوری حاکم که با سببیت هر چه تمامتر مبارزات کارگری را سرکوب کرده و به نفع سرمایه داران امکان هرگونه تشکل مبارزاتی را از کارگران سلب نموده است خود یکی از دلایل مهمی است که در شرایط پراکندگی صفوف کارگران به سرمایه داران امکان استثمار هر چه وحشیانه تر نیروی کار را می دهد. اما علاوه بر واقعیت فوق آنچه امروز دست بورژوازی حریص حاکم را بیش از پیش در این تعرض وحشیانه به حقوق کارگران باز گذاشته است وجود ارتش وسیعی از بیکاران می باشد. وجود ارتشی از کارگران بیکار که قدرت چانه زنی کارگران را با سرمایه داران تضعیف می نماید. در چنین شرایطی که بورژوازی انگل صفت حاکم کاملاً امکان یکه تازی یافته است، ما شاهد مبارزات گسترده کارگری در ایران هستیم.

علیرغم پراکندگی کامل صفوف کارگران و سرکوب دهنمشانه اعتراضات کارگری، در فاصله کوتاهی اعتراضات و اعتصابات متعددی توسط کارگران مبارز صورت گرفته است که در طی آنها کارگران خواهان بازگشت به کار و پرداخت حقوق معوقه خود شده اند. یکی از برجسته ترین آنها که لازم است از آن نام برده شود، تجمع



کارگر باید در جهت شعله ور نمودن آتش این انقلاب گام برداشت و با تکیه بر تجربیات مبارزات طبقه کارگر دانست که تنها در بستر رشد چنین انقلابی است که تشکل های مستقل و واقعی طبقه کارگر امکان شکل گیری و بقا پیدا می کنند و امکان می یابند تا نقش تاریخی خود را در به سرانجام رساندن این انقلاب ایفا نمایند.

درک این حقیقت از سوی دیگر وظایف مهمی را بردوش نیروهای مبارز و انقلابی و مدافع طبقه کارگر در خارج از کشور می گذارد و آنها باید به سهم خود در پخش اخبار مبارزات کارگری چه در افکار عمومی خارج از کشور و چه به هر طریقی در ایران کمک کنند و بکوشند تا با انعکاس اخبار مبارزات کارگری تا حد توان به افشای هر چه بیشتر چهره رژیم جمهوری اسلامی به عنوان مدافع منافع سرمایه داران پرداخته و به طرق مختلف از آن مبارزات دفاع کنند.

این واقعیات یک بار دیگر ضرورت تشکل کارگران برای دستیابی به شرایط بهتر کار را با برجستگی در مقابل پیشروان طبقه کارگر قرار داده و نشان می دهد که اگر این درست است که چاره رنجبران وحدت و تشکیلات می باشد اما عملاً این استبداد حاکم است که به هر وسیله ای و بطور اولی به اعمال یک قهر و اختناق وحشیانه متوسل می شود تا از هر گونه سازمان یابی طبقه کارگر جلوگیری نماید . استبدادی که جهت حفظ سود های باد آورده سرمایه داران زالو صفت اعتراضات کارگران را سرکوب و کارگران را سرکوب و شکنجه کرده و زندانی می سازد. همین واقعیت ضرورت مبارزه جهت نابودی این استبداد به مثابه روینای ذاتی نظام سرمایه داری وابسته حاکم را در مقابل کل طبقه کارگر و پیشروان این طبقه قرار داده و از آنجا که تجربه مبارزات طبقه کارگر نشان داده که نابودی این نظام جز از طریق انقلابی قهر آمیز امکان پذیر نمی باشد پس برای پیشرفت و تعمیق جنبش انقلابی طبقه

هماهنگی و بالا بردن قدرت کارگران در مقابل کارفرمایان را از آنها سلب نموده بلکه خود مبارزات جاری طبقه کارگر را نیز از چشم بقیه کارگران مخفی ساخته است آنهم در شرایطی که کارفرمایان با بی شرمی تمام بیش از هر وقت دیگر یورش وحشیانه ای را به طبقه کارگر ما سازمان داده و حتی از پرداخت دستمزد های پذیرفته شده کارگران نیز سر باز می زنند. در چنین شرایطی است که دیکتاتوری حاکم نیز جهت حفظ سود های باد آورده سرمایه داران زالو صفت، اعتراضات کارگران را سرکوب و کارگران معترض را دسته دسته دستگیر و شکنجه کرده و زندانی می سازد. سرکوب وحشیانه اعتراضات کارگران لاستیک البرز، کارگران کشتی سازی صدرآ در بوشهر، فعالان کارگری اعتصابات کارگران نیشکر هفت تپه و هزاران اعتراض کارگری دیگر تأثیری بر نقش سرکوبگرانه قدرت دولتی در تقابل با اعتراضات کارگران می باشد.

### نپال. ضرورت انقلابی... از صفحه ۸

چین که همیشه در سالهای جنگ داخلی از ارتش دولتی حمایت کرده و بر علیه حزب کمونیست (م) بوده است، این روزها درصد تعدیل سیاستهایش در قبال این حزب برآمده است. در هفته گذشته علاوه بر ملاقاتهای متعدد میان مقامات دولتی چین و پراچاندا، مذاکراتی نیز میان پراچاندا و سرمایه داران بزرگ چین صورت گرفت. یکی از قراردادهای مهم اقتصادی ای که این سرمایه داران به دنبالش هستند، گرفتن امتیاز و حق بهره برداری از رودخانه های نپال که از یخچالهای هیمالیا سرچشمه می گیرند، برای تولید برق است.

کشور هندوستان نیز به عنوان یکی از نیروهای منطقه، منافع مهمی در کشور نپال دارد. نپال به دلیل موقعیت جغرافیایی اش، متکی به واردات مواد غذایی و اجناس ضروری از هندوستان بوده و حفظ معاهده تجاری سال ۱۹۵۰ که بر اساس آن تبادل کالا (و رفت و آمد) میان این دو کشور آزاد شد، برای دولت آینده نپال بسیار حیاتی می باشد. در سال ۱۹۸۸ دولت نپال به دلیل تصمیم خرید سلاح از چین، هدف محاصره اقتصادی دولت هند و تورم گسترده ناشی از آن قرار گرفت. ترس از تکرار چنین وقایعی است که پراچاندا را به مذاکرات طولانی با سران دولت هند در روز سه شنبه ۱۵ اپریل فرستاد. پراچاندا در یکی از مصاحبه های خود در روزهای بعد ضمن فاش کردن این ملاقاتها تهدید کرد که: "اگر ورود مواد مصرفی مورد نیاز مردم در این لحظات حساس قطع شود، تأثیرات وخیم و طولانی ای بر روابط این دو کشور خواهد گذاشت."

بنابراین پیروزی حزب کمونیست نپال (م) در انتخابات اخیر به معنی پیروزی آن در تحقق بخشیدن به اهداف استراتژیک توده های تحت ستم این کشور نیست بلکه این امر تنها بیانگر موفقیت این حزب در وارد شدن به عرصه سیاست رسمی و شرکت آن در دولت بورژوازی (حقیقی که امپریالیستها و دولت نپال در عوض کناره گیری این حزب از مبارزه مسلحانه به آن داده اند) می باشد. به هر حال وارد عرصه سیاست رسمی بورژوازی شدن، اصول و مقرراتی دارد (مانند) که این حزب باید رعایت میکرد. یکی از اصلی ترین اصولی که حزب کمونیست نپال (م) برای وارد شدن به عرصه سیاست رسمی رعایت نمود همانا خلع سلاح کردن ارتش خلق بود. امری که با خون مبارزترین مردم ستمدیده این دیار حاصل گشته بود. همانطور که گفته شد ورود به عرصه سیاست بورژوائی قوانینی دارد، بازی ها و مسابقه هایی دارد (مانند انتخابات) که این حزب باید در آنها شرکت میکرد و شایسته بودن خود برای رهبری دولت یک سیستم بورژوازی را نشان میداد که داد. آینده بروشنی نشان خواهد داد که توده های ستمدیده نپال برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم راهی جز سازمان دادن انقلاب نوینی در پیش ندارند. (روناک مدائن)

### زیرنویس:

در اولین مرحله انتخابات، کشور به ۲۲۰ به ۲۲۰ منطقه انتخاباتی تقسیم شده بود هر فرد می توانست از طرف یکی از احزاب و یا بطور مستقل کاندید شود. ۲۲۰ نفر از ۶۰۱ نفر نماینده مجلس در این مرحله انتخاب شدند، کاندیدانی که بیشترین آرا را در حوزه انتخاباتی خود بدست می آورد، انتخاب می شد. از آنجا که اکثر جمعیت نپال بی سواد هستند، بر روی برگه های انتخاباتی عکس و یا آرم احزاب (و نه اسامی کاندیداها) چاپ شده بود.

در مرحله دوم انتخابات، بقیه نمایندگان مجلس یعنی ۳۲۵ نفر باقی مانده انتخاب شدند. در این مرحله کاندیداها فقط می توانستند از طرف احزاب معرفی شوند و افراد منفرد حق کاندید شدن نداشتند. هر حزب می بایست تا ۲۰ فوریه ۲۰۰۸ لیست کاندیداهايش را به دفتر انتخابات تحویل داده باشد تا بتواند در انتخابات شرکت کند. در این مرحله سهمیه هایی برای ملینها و اقلیتهای اجتماعی و زنان در نظر گرفته شده بود که باید در لیست کاندیداها احزاب نیز رعایت می شدند. در این مرحله رأی دهندگان به احزاب رأی می دادند (نه به افراد). و تعداد نمایندگانی که هر حزب به مجلس می فرستد بستگی به درصد آرای آنها دارد که در سراسر کشور کسب کرده است. به عنوان مثال اگر حزبی ۲۰ درصد از کل آرای کشور را بدست آورده باشد می تواند ۲۰ درصد از نمایندگان مرحله دوم (یعنی ۶۷ نفر از ۲۲۵ نفر) را از میان لیستی که قبلاً ارائه داده (بدون هیچ ترتیب خاصی) انتخاب کرده و به مجلس بفرستد.

۲۰۰۶ شاه جدید "گیانیندرا" در مواجهه با خشم و کینه طبقات تحت ستم این کشور که اکیداً خواهان الغای سلطنت بودند، مجبور شد که قدرت سیاسی را به دولت موقت متشکل از ۷ حزب عمده نپال (که دو حزب "کنگره نپال" و "حزب کمونیست نپال (یو ام ال)" (NCP- UML) اکثریت را در آن داشتند) منتقل کند.

واقعیت این است که بحرانهای سیاسی- اجتماعی طولانی ای که از دیر باز این کشور را در بر گرفته است، خود حاصل شرایط دهشتناکی است که رژیم سلطنت به مثابه رژیمی ضد مردمی و وابسته به امپریالیستها در جهت تداوم قدرت خود و مناسبات پوسیده اقتصادی- اجتماعی حاکم بر نپال در این کشور بوجود آورده است. در حالیکه طبقه حاکمه در میان ثروت های غارت شده هر چه غنی شده و در ناز و رفاه به سر می برند، بیش از ۳۱ درصد جمعیت ۳۰ میلیونی نپال در زیر خط فقر زندگی می کنند تا آنجا که ان کشور به عنوان دوازدهمین کشور فقیر دنیا شناخته شده است. اکثریت جمعیت این کشور در مناطق روستایی زندگی می کنند و فاقد امکانات اولیه زندگی مثل آب آشامیدنی و بهداشت و درمان و تحصیل و ... هستند. بر اساس گزارشات خبرگزاریها درآمد متوسط سرانه نپال ۲۸۰ دلار، نرخ تورم ۷ درصد و نرخ رشد سالانه ۲٫۸ درصد می باشد. در حال حاضر نیز رشد بی سابقه قیمت مواد غذایی در سطح دنیا، تأثیرمخربی بر روی زندگی مردم فقیر این کشور گذاشته است. افزایش قیمت مواد غذایی تا حدود ۵۰ درصد، تعداد فقرای این کشور را بطرز بی سابقه ای افزایش داده است. بر اساس گزارش سازمان ملل بیش از ۴ میلیون نفر "التر- فقیر" در نپال زندگی می کنند که مجبورند بیش از ۷۵ درصد از درآمدها را به خرید مواد غذایی اختصاص دهند.

پس از اینکه در نوامبر ۲۰۰۶ حزب کمونیست نپال (مائوئیست) طی قرارداد صلحی که با دولت امضاء کرد، مبارز مسلحانه را کنار گذاشته و وارد صحنه سیاست "رسمی" نپال شد و اعلام کرد که در انتخابات مجلس موسسان نیز شرکت خواهد کرد تا زمان برگزاری انتخابات و پیروزی این حزب، نپال شاهد رویدادهای گوناگونی بود. انتخابات، عملاً ۲ بار به تعویق افتاد. بارها حزب کمونیست (مائوئیست) نپال، یا از دولت خارج شد و یا تهدید به عدم شرکت در انتخابات در صورت اجرا نشدن خواسته هایش نمود. این حزب به خاطر تضمین موفقیت خود پیش از انتخابات، افزایش تعداد نمایندگان مرحله دوم انتخابات را به عنوان یکی از شروط بازگشت خود به پروسه انتخابات اعلام کرد و از آنجا که می دانست نفرت توده ها از رژیم سلطنتی اصلی ترین فاکتور تعیین کننده در این انتخابات خواهد بود، اعلام رسمی الغای سلطنت را به عنوان یکی دیگر از شروط خود برای شرکت در انتخابات اعلام کرد. هر چند واضح است که الغای سلطنت به عنوان شکلی از حکومت، به معنی محو سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم بر نپال نیست، ولی طرح این خواست می توانست توده ها را در پشت حزب کمونیست (مائوئیست) نپال بسیج نماید. به خصوص این در شرایطی است که توده های نپال در اثر تجربیاتی که در طول سالها مبارزه با رژیم سلطنتی کسب کرده اند، به خوبی می دانند که احزاب دولتی (بخصوص دو حزب عمده "کنگره نپال" و "حزب کمونیست" (NCP- UML)) که در طی سالهای مبارزه مسلحانه حزب کمونیست (مائوئیست) در کنارشاه و بر علیه رزم مسلحانه توده ها بودند هیچگاه قادر به حل بحرانهای سیاسی- اجتماعی کشور نخواهند بود. بنابراین، از آنجا که مبارزه مسلحانه حزب کمونیست (م) مورد حمایت بخش بزرگی از مردم بود و پایگاه وسیعی برای وی در نزد تودهها ایجاد کرده بود، در انتخابات انجام شده، اکثر رأی دهندگان از حزب کمونیست نپال (م) حمایت کردند. در واقع، سابقه مبارزه مسلحانه حزب کمونیست (مائوئیست) نپال این امید را در توده ها بوجود آورده است که این حزب پس از کسب پیروزی، همچون دورانی که بر علیه رژیم حاکم بر نپال می جنگید در جهت خواستههای آنها و برقراری رفاه و آزادی و دموکراسی واقعی گام بردارد.

## نپال، ضرورت انقلابی دیگر!



انتخابات ۱۰ آوریل مجلس موسسان نپال که وظیفه تهیه قانون اساسی جدید کشور و انجام وظایف قوه مقننه تا پایان تدوین قانون اساسی و انتخابات دولت را بر عهده دارد سرانجام پایان یافت و نتیجه رسمی آن اعلام شد. به این ترتیب مجلسی که قرار است سرنوشت رژیم سلطنتی را بزودی و رسماً تعیین سازد بزودی شکل خواهد گرفت. این مجلس در اولین جلسه خود می تواند با اکثریت آرا (نصف به علاوه یک)، انقراض رژیم سلطنت را اعلام کند.

در انتخابات مذکور، حدود ۶۰ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند و نشان داده شدن برتری حزب کمونیست (مائوئیست)، یکی از نتایج آشکار و اولیه این انتخابات بود. این حزب مجموعاً ۲۱۷ کرسی از ۶۰۱ کرسی مجلس موسسان نپال را به خود اختصاص داد (۱۲۰ کرسی از ۲۴۰ کرسی مرحله اول و ۹۷ نماینده از ۳۳۵ نماینده مرحله دوم انتخابات). (۱)

تصمیم به برگزاری انتخابات مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی جدید نپال، به دنبال توافق حزب کمونیست نپال (م) با دولت نپال بوجود آمد. در واقع این تصمیم در نتیجه دخالتهای آشکار امپریالیستها (به عنوان مثال وساطت جیمی کارتر) که از اوج گیری انقلاب نپال واهمه داشتند و می خواستند به هر طریق ممکن آتش انقلاب در این کشور را خاموش سازند، اتخاذ شد. پیش از آن دو طرف بین خود مذاکراتی را شروع نموده و سر انجام پس از فراز و نشیبهای متعدد بر مبنای توافقی به سازش رسیدند. بر اثر این توافق بود که حزب کمونیست مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم حاکم را که از سال ۱۹۹۶ آغاز کرده و در طی آن توانسته بود مناطق وسیعی از کشور را از سلطه دشمن آزاد سازد متوقف نمود و متعهد شد که به نتیجه انتخابات و شرکت در مبارزه سیاسی جاری در کشور جهت رسیدن به خواستههای خود گردن نهد.

مرور کوتاهی به تاریخ مبارزات توده های تحت ستم نپال، پروسه رشد مبارزات قهرآمیز توده های ستمدیده این کشور را نسبت به کل سیستم سیاسی و دولت این کشور نشان می دهد. در شورشها و تظاهرات گسترده اپریل ۲۰۰۶ جمعیت زیادی هر روز به خیابانها ریخته و شعار "سلطنت ملغی باید گردد" را سر میدادند در حالیکه امپریالیستها و از جمله دولت امریکا با فرستادن اسلحه و مهمات و کمکهای مالی از شاه و ارتش او در جنگ ۱۲ ساله علیه زحمتکشان نپال حمایت می کردند. در اپریل

جهت گیری و حتی نشانی از قطع سلطه امپریالیسم و سازماندهی اقتصادی ملی در آن دیده نمی شود- که البته همه این امور تنها با رهبری طبقه کارگر که از منافع اکثریت آحاد جامعه یعنی همه ستمدیدگان دفاع می کند، می تواند عملی گردد. همانطور که دیده می شود، انقلاب برای بر انداختن سلطه امپریالیسم و طبقات مرتجع وابسته در آن، در تفکر و عملکرد حزب کمونیست نپال (م) هر روز بیشتر از روز قبل کمرنگتر می شود.

پس از مشخص شدن نتیجه انتخابات و پیروزی حزب کمونیست (م)، سیل تریکات دیپلماتیک از سوی کشورهای مختلف به سوی این حزب جاری شد و مذاکرات علنی و غیرعلنی متعددی میان مقامات کشورهای مختلف و پراچاندا رهبر حزب برای اطمینان حاصل کردن از روابط آینده صورت گرفت. از آنجا که برای درک روندهای جاری در نپال درک مواضع قدرتهای بزرگی که با این کشور همسایه هستند و یا در سیاستهای این کشور دخالت دارند از اهمیت مهمی برخوردار می باشد، بهتر است که در پایان نگاهی هم به مواضع سه قدرت دخیل در این کشور بیندازیم.

عکس العمل دولت امریکا به این صورت بود. این دولت در حالیکه هنوز نام حزب کمونیست نپال(م) در لیست تروریستی اش قرار دارد، انتخابات نپال را "دمکراتیک" قلمداد می کند. این، از زبان مقامات وابسته به طبقه حاکمه امریکا، مانند جیمی کارتر، از روسای جمهور سابق این کشور اعلام می شود. از زبان رسانه ها



نیز چنین اشاعه می شود که حزب کمونیست نپال (م) صلح و آرامش را در زمان انتخابات حفظ نکرده و با ایجاد درگیری در برخی مناطق بر نتیجه انتخابات تأثیر گذاشته است. به عنوان مثال در شماره ۱۴ اپریل "وال استریت ژورنال" چنین ادعا ئی شده و سپس روزنامه مزبور با ارائه به اصطلاح تحلیلی سعی کرده است که مردم ستمدیده نپال را مخالف مبارزه مسلحانه بر علیه دشمنانشان در آن کشور جا بزنند. به همین خاطر نوشته است که مردم نپال به خاطر اینکه مائوئیستها به مبارزه مسلحانه برنگردند، به آنها رأی داده اند!!

آنچه که مسلم است، امریکا در کشور نپال که در آسیای مرکزی میان چین و هندوستان محصور شده، منافع بسیار زیادی دارد که براحتی از آنها چشم پوشی نخواهد کرد. بنابراین برای حزب کمونیست نپال (م) در چارچوبی که هم اکنون خود را قرار داده است عادی سازی روابط با امریکا بسیار حیاتی است. از این جهت است که می بینیم پراچاندا روزهای ۱۲ و ۱۳ اپریل را در جلسات متعدد طولانی با جیمی کارتر گذراند.

حزب کمونیست (م) در برنامه سیاسی خود هدف استراتژیک اش را انقلاب دمکراتیک نوین برای رسیدن به سوسیالیسم اعلام کرده است. این حزب در طول همه سالهای مبارزاتی خود، همواره تبلیغ کرده که طبقه کارگر با کسب قدرت سیاسی، ضمن از میان برداشتن بقایای سیستم اقتصادی فئودالی و رژیم سلطنت، سلطه امپریالیستی را نابود کرده و راه را برای پیشروی بسوی سوسیالیسم آماده می کند. اما با توجه به عملکرد اخیر این حزب، یک سوال اساسی در اینجا مطرح است. آیا حزب کمونیست (م) نپال از طریق شرکت در دستگاه دولتی که در جهت تأمین منافع سرمایه داران و دیگر نیروهای استثمارگر در نپال قرار دارد، قادر به تحقق چنان هدفی می باشد و یا با مشارکت در چنین دولتی می تواند حتی یک قدم در آن جهت گام بردارد؟ تجربه تاریخی مبارزات توده ها نشان داده است که تحقق این هدف ملزم به کسب قدرت سیاسی ازسوی طبقه کارگر و هژمونی این طبقه است. واضح است که این امر با شرکت در دولتهای بورژوائی و حفظ وابستگی به امپریالیستها همخوانی ندارد!

واقعیت فوق را تبلیغات بعد از پیروزی انتخاباتی حزب کمونیست (م) روشن تر می سازد. می بینیم که بلافاصله پس از پیروزی این حزب در انتخابات اخیر، "پراچاندا" و دیگر رهبران حزب کمونیست نپال(م) در مصاحبه ها و سخنرانی های متعدد خود، به سرمایه داران داخلی و خارجی اطمینان دادند که با به قدرت رسیدن این حزب، منافع آنها نه تنها به خطر نخواهد افتاد، بلکه "خیلی بهتر از گذشته" خواهد شد! به عنوان مثال "پراچاندا" در مصاحبه ای در روز یکشنبه ۱۲ اپریل گفت: "در قرن بیست و یکم، ما به همکاری همه برای رشد و ترقی نیاز داریم... ما خواهان روابط دوستانه با همسایه هایمان، چین و هندوستان و دیگر کشورها هستیم... ما به همه اطمینان می دهیم که وقتی به قدرت برسیم، شرایط برای سرمایه گذاری خیلی بهتر از گذشته خواهد شد" (از روزنامه تایمز نپال). همچنین می توانیم توجه کنیم که علیرغم ادعاهای اعلام شده مبنی بر ضد امپریالیستی بودن حزب مزبور، اما پس از مذاکرات صلح، پراچاندا و دیگر رهبران حزب کمونیست نپال (م) همواره مالزی و کره جنوبی را به عنوان الگوهای خود در حمایت از سرمایه های خارجی مثال زده اند. روشن است که چنین الگوهای هیچ گونه انطباقی با الگوی دمکراسی نوین مائو ندارد. در روز چهارشنبه ۱۶ اپریل نیز پراچاندا در نشست با مقامات دفتر صنایع و بازرگانی نپال و سرمایه داران و تجار این کشور، ضمن تأکید بر این موضوع گفت: "... بیائید در طی ده سال آینده، جادویی در انقلاب اقتصادی کرده و تمام دنیا را بهت زده کنیم... ما سرمایه گذاری های خصوصی را آزاد خواهیم گذاشت و ورود سرمایه های خارجی را تشویق خواهیم کرد. اطمینان خود را از دست ندهید، ما به همکاری های شما برای رشد اقتصادی نیاز داریم... ما مائوئیستهای قرن ۲۱ هستیم... به کمک بخش خصوصی در بازسازی اقتصاد کشور خواهیم کوشید... وقتی دولت را بازسازی کنیم و بخش خصوصی را شرکت دهیم، آنوقت رشد سریع اقتصادی امکان پذیر خواهد شد."

سخنان پراچاندا در نشست فوق برای سرمایه داران داخلی و خارجی و دولتهایشان آنچنان امیدوارکننده بود که سایتهای خبری نپال و هندوستان و دیگر کشورها به نشر وسیع گزارشات در مورد آن و ارائه تحلیلهای امیدوارکننده برای سرمایه داران پرداختند. به عنوان مثال در یکی از این گزارشات (در سایت DNAIndia) آمده: "با اینکه این نشست با برخوردهای عصبی و شکایت سرمایه داران از قساوتهای مائوئیستها آغاز شد، اما با پیامهای کاپیتالیستی پراچاندا در میان دست زدنهای ممتد و تشویقها و شادی های سرمایه داران خاتمه یافت..."

این تبلیغات که آشکارا با مواضع سابق این حزب در تناقض است، در واقع خطوط اساسی برنامه حزب کمونیست نپال(م) و تحول این حزب را در دوره جدید مشخص می کند. برنامه ای که هیچ



## مصاحبه پیام فدائی ...

از صفحه ۱۹

**پیام فدائی:** در زندانهای جمهوری اسلامی به دلیل فشار شدید گاه برخی از زندانیان تعادل روحی خود را از دست می دادند آیا با چنین افرادی برخورد داشتید؟

**پاسخ:** کم نبودند زندانیان شریفی که حاضر به پذیرش شرایط سخت بار رژیم نبودند، انسانهای والاتی که تن به ننگ خیانت نداده ورنج بیماری روحی را به دوش می کشیدند. عده ای از آنها پس از سالهای سال هنوز هم دست به گریبان این بیماری هستند. تعدادی خودکشی کردند وعده ای با تلاش خانواده تا حدودی سلامتی خود را باز یافتند. نمونه های اسمی آن فراوان است که در صورت لزوم می توانم توضیح دهم.

**پیام فدائی:** برخورد بقیه زندانیان با چنین کسانی چگونه بود؟

**پاسخ:** تلاش زندانیان (بجز توابین) همواره در جهت کمک و بهبود حال آنها بود ویا فراهم نمودن شرایط ویژه تلاش می کردند از وخیم تر شدن حال این افراد جلو گیری نمایند. این امر باعث بوجود آمدن شرایط عاطفی فرد بیمار با یک یا دونفر زندانی می گردید و تا زمانی که این افراد با شخص آسیب دیده بودند به راحتی می توانستند او را کنترل کنند، اما همینکه آنها را از هم جدا می کردند حال شخص آسیب دیده رو به وخامت می رفت. من خودم با تمام نمونه هایی که در بالا ذکر شد زندگی کردم، در بند یک واحد یک علیرضا که برادرش اواخر ۶۲ اعدام شد، اسماعیل محمدی از بچه های پاک ویا صفای مجاهد، حمه سور از نوجوانان غیور کرد، یکی از بچه های مجاهد که به مرحله امام زمانی رسیده بود، حسین و یا یکی دیگر از بچه های کرد که در بند یک واحد یک اقدام به فرار هم نموده بود. رفیق عزیز که با من در اوین هم اتاق بود ومهندس ارتباطات بود (او تا زمانی که من اوین بودم مرداد۶۲کاملا" سالم بود) این عزیز در اثر ضربه ای که به گوشش خورده بود وپرده آن پاره شده بود دچارجمع عفونت در قسمت هائی شده بود که سیستم عصبی او را مختل نموده بود. او پس از آزادی تحت معالجه قرار گرفت و کاملاً" بهبود یافت.

**پیام فدائی:** برخورد زندانیان با چنین کسانی چگونه بود؟

**پاسخ:** شکل کامل برخورد زندانیان را باید در چهره توابین مشاهده کرد چرا که با گزارش توابین این افراد به زیر هشت برده می شدند و به شدت تنبیه می گردیدند.

البته زندانیان همیشه تلاش داشتند تا از آنها در جهت تضعیف زندانیان وتحت فشار قرار دادن آنها استفاده نمایند. نمونه آن در سال ۶۶ و سالن یک گوهردشت، یکی از زندانیان به نام مهرداد بود. او که به شدت آسیب دیده بود زمانی که به کمک تعدادی از زندانیان تا حدودی به زندگی عادی روی آورده بود، توسط مسئولین زندان به بیرون بند برده شد و تحت فشار وتطمیع برای آزاد شدن گزارشاتی از او گرفته بودند وسپس سعی کردند از او بعنوان مسئول بند واهرم فشار بر زندانیان استفاده نمایند. مهرداد با اینکه تن به خواسته آنها داده بود ولی سعی می کرد داروهایش رابخورد وهمیشه بخوابد. در این پروسه او درست روال گذشته خود را پیدا کرده بود. شبی از شبها که من با رفیق جانفشان محمد علی بهکیش توی راهرو نشسته و تاریخ می خواندیم او به کنار ما آمد ویا گریه به من گفت من خیانت کردم، من دروغ گفتم، من راجع به تو (من) خیلی حرف زدم. من به آنها گفتم که تو مسئول تشکیلات بندی وهمه کاره بند توئی (مهرداد چنین حرفی را به این خاطر می زد که کارهائی چون سیگار، دارو و حمام رفتن وسلمانی را من بهمراه یکی دیگر از رفقا انجام می دادم. هرکس در رابطه با سیگار مراجعه می کرد او را پیش من می فرستادند. به این خاطر او فکر می کرد تشکیلاتی که می گویند همین است ومسئول آن من هستم) من نمی دونم چیکار باید بکنم؟ با شنیدن حرفهای او در حالی که او را بغل کردم به او گفتم عیبی ندارد هرچی راجع به من گفتی فراموش کن. کاری به کار دیگران هم نداشته باش. شب بعد که پاسدار او را صدا زد وگفت مهرداد وقت آماره مگه تو

بود و دوست داشتند نه با شرایط زمان حاج داود بلکه با شرایط آبرومندانه تری از زندان آزاد شوند. البته این خود فقط در باغ سبز نشان دادن رژیم به زندانیان بود و رفته رفته این شرایط سخت تر شد و شروط جدیدتری به آن افزوده شد. مجموعه ای که بعد از شرایط آسان اولیه تن به خواسته های جدید رژیم دادند این عمل را بعنوان یک تاکتیک در نظر می گرفتند. این را باید بگویم که بخاطر عدم انسجام تشکیلاتی یا خط سیاسی در بین چپ ها، وضع طوری بود که به آن نمی شد بعنوان یک تاکتیک جمعی وتشکیلاتی نگاه کرد، بلکه یک تصمیم گیری فردی بود وهیچ توجیه تشکیلاتی در پشت آن نبود. این خط را بیشتر چند نفری که از خط ۵ بودند در پیش گرفتند، با این توجیه که تمامی این افراد که در زندان هستند عناصر خرده بورژوا هستند که می خواستند بر شانه های کارگران سوار شده و به قدرت برسند. آن ها اضافه می کردند که خوشبختانه با این سرکوب ها همه آن "خرده بورژواها" متلاشی شدند واز بین رفتند در نتیجه به هر شکل وعنوان باید از زندان خارج شد و خود را نجات داد (این عین سخنان یکی از افراد موسوم به خط ۵ بنام مهدی زرین فر است که هم اکنون در یکی از کشورهای اسکانندیناوی ساکن است). البته این توجیه و توبه تاکتیکی در بین چپها خریدار زیادی نداشت.

اما مجاهدین: وقتی یک تشکیلات به ظاهر منسجم ویک ارتش به ظاهر قوی در بیرون (منظور مجاهدین است) به وجود شما نیاز فراوان دارد این به اصطلاح تاکتیک با دو دیدگاه متفاوت به یک بستر واحد می رسد. توضیح بیشتری می دهم. در خصوص توبه تاکتیکی مجاهدین در سال ۶۴ باید بگویم در شرایط بعد از رفتن حاج داود رحمانی از قزل حصار عده ای از زندانیان مجاهد که حکم آنها به پایان رسیده بود با توجیه این مسئله که ما باید در بیرون از زندان با پیوستن به سازمان، فعالیت خود را ادامه دهیم تن به مصاحبه وکار در کارگاه دادند. در عمل هم بعضی از آنها را که من از نزدیک می شناختم این عمل(یعنی بکارگیری همان به اصطلاح تاکتیک) را انجام داده و از زندان بیرون رفتند که بعد در درگیری یا بمباران مقرهای مجاهدین کشته شدند. از جمله فرزاد گرانمایه که متاسفانه خود مجاهدین هم هیچ نامی از او نمی برند.

**پیام فدائی:** می توانید کمی در مورد شرایط کاردر کارگاه صحبت کنید. مثلاً آیا به زندانیانی که در آنجا کار می کردند، مزد هم می دادند؟

**پاسخ:** من اطلاعاتی از شرایط کار در کارگاه وچگونگی آن در زندان ندارم. بویژه در قزل حصار تنها دو نفر در بند ما بودند که خودشان وتوابین می گفتند آنها در کارگاه کار می کنند، شخصی بنام مهدی زرین فر و دیگری لک و بعدها سخرخیز که هر سه آنها از خط ۵ یا کارگران سرخ بودند.

**پیام فدائی:** آیا نشریاتی که به وسیله توابین منتشر می شد را در قزل حصار به زندانیان می دادند؟

**پاسخ:** در قزل به ما هیچ نشریه ای که توسط توابین منتشر شود را نمی دادند. فقط یکبار نشریه ای بنام عبرت را به سلول روبروی ما دادند وبعد بلافاصله از آنها گرفتند.

**پیام فدائی:** همانطور که می دانید وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲ شکل گرفت. بوجود آمدن این وزارت خانه چه تأثیری در شیوه برخورد با زندانیان داشت؟

**پاسخ:** در زندان قزل حصار شاید کمترین تاثیر را با تاسیس وزارت اطلاعات ما شاهد بودیم. البته از زندانهای دیگر ونقش وتاثير وزارت اطلاعات من بی اطلاع هستم. می توانم بگویم که تا سال ۶۶ هیچ اثر مشخصی از حضور وزارت اطلاعات در زندان من شخصا" ندیدم.

که پاسداران قرآن را زیر یک بغلشان می گذاشتند ولی با دستی که خالی بود ضربه می زدند . کلا" این نوع تنبیه نسبت به کتک خوردن توی شعبه از یک ویژگی خاصی برخوردار بود چرا که برای زندانی جنبه رو کم کنی و روحیه بخشیدن به زندانیان دیگر را داشت. بخاطر همین هم هیچ زندانی ای را من ندیدم که در این شرایط تنبیه فریاد کند که خود این باعث دلخوری ، خشم و شدت ضربات پاسداران می شد. اما در قزل حصار و در زمان حاج داود نیازی به جرم نبود، همواره و همیشه تنبیه با گزارش توابعین و انتخاب آنها صورت می گرفت که کمترین آنها عبارت بود از قطع دستشویی و دیگر تنبیه ها مثل فوتبال جمعی (یکبار توسط پاسداران و یکبار هم توسط توابعین )، سرپا ایستادن مدت ۲۴ تا بیش از یکصد ساعت. این چیز هائی بود که من شخصا تجربه کرده و شاهد بودم. البته همین تنبیهات بعد از تغییر حاج داود کم و بیش و به انحاء دیگر اجرا می گردید.

**پیام فدائی: آیا زندانی سیاسی را برای تنبیه به بند زندانیان عادی می فرستادند؟ و یا بر عکس با آوردن زندانیان عادی به بند سیاسی ها از آنها برای اذیت کردن زندانیان سیاسی استفاده می کردند؟**

**پاسخ:** در زندان قزل حصار و در رابطه با بند یک واحد یک تنها دو مورد بود یکی شخص افغانی ای بود به نام نادر محبوبی معرف به دائی جان که یک چشمش هم مشکل بینائی داشت. او قبلا" در نانوائی زندان کار می کرد و ظاهرا" بخاطر مسئله اخلاقی با یک آخوند که خود او آن را رد می کرد، تبعید شده بود (آخوند مزبور، احمد الهی قمشه ای برادر زاده الهی قمشه ای معرف بود که نگارش قرآن و نهج البلاغه منسوب به او است ) اومی گفت زمانی که در بهداری زندان بستری بوده با آن آخوند فاسد هم اتاقی بوده و چون تقاضای او را رد کرده او گزارشش را به پاسدارها و حاج داود داده است و این باعث تبعید او به بند ما شده است. بسیاری از زندانیان برخورد مناسبی با نادر محبوبی افغانی داشتند. مثلاً بچه های بند یک واحد یک جانفشان ماشالله محمد حسینی ، علی ه از بچه های فرقان و محمود و یکی دیگر از زندانیان بند، سواد خواندن و نوشتن را تا کلاس ۵ ابتدائی به او آموختند. زمانی که ما را به گوهر دشت منتقل می کردند، او با مشت به در بند می کوبید و می گفت : من کمونیستم ، من کارت مرکزیم ، من فدائویم ، من مجاهدم من سیاسیم منم با اینها بفرستید.

مورد دیگر فرستادن ۶ نفر از بزن بهادر های واحد ۲ بود که در بین آنها فردی بود بنام رضا وظاهرا" همه آنها از او حساب می بردند. او زمانی که با برخورد زندانیان سیاسی رویرو شد (بویژه رفیق عزیز اسدالله ک ) نه تنها هیچ درگیری ای بوجود نیارود بلکه با افرادی از این ۶ نفر که در ورزش جمعی فحاشی می کردند یا از الفاظ رکیک استفاده می کردند، برخورد می کرد. بطور مثال خود من شاهد بودم که در بازی والیبال زمانی که یکی از آنها به دیگری فحش داد رضا سیلی محکمی به او زد وگفت اینجا بند زندانیان سیاسیست. اینجا واحد ۲ نیست که هر غلطی دلتان خواست بکنید. هر کدام از شما کوچکترین بی احترامی به زندانیان سیاسی بکند با من طرف است. البته بعد از مدت بسیار کوتاهی آنها را از بند ما بردند. مورد دیگر انتقال زندانیانی بود که زمان میثم، بخاطر بیگاری به حالت تنبیهی به قرنطینه منتقل شده بودند. آنها را مدتی به بند سلطنت طلبها و امیر انتظام منتقل کرده بودند

**(ادامه دارد)**

مسئول بند نیستی ؟ گفت نه من مسئول بند نیستم. من حال وحوصله هیچکس از جمله شما ها را ندارم. او را بیرون بردند و بعد از ساعتها برگرداندند. مثل اینکه مقداری هم کتکش زده بودند. در هر حال، او دیگر کاری به کار پاسدارها نداشت، تا زمانی که خواستند آزادش کنند. من یک جفت کتانی ورزشی از فروشگاه خریده بودم و کاملاً" نو بود وقتی آنها را به او دادم انگار دنیا را بهش دادند. در حالی که اشک تو چشمات جمع بود گفت: این نشون میده تو از من دلخور نیستی. گفتم: نه، من فقط امید وارم در بیرون زندگی آرامی برای خودت داشته باشی. در حالی که سه یا چهار بار تا نزدیکی درب خروجی می رفت و بر می گشت داد پاسدار را در آورده بود و از تک تک ما می پرسید من تو را اذیت کردم ؟ وقتی جواب منفی می شنید با خوشحالی بطرف درب می رفت و دوباره بر می گشت و از شخص دیگری سنوالمی کرد . خوب چگونه می توان این انسانها را فراموش کرد ویا حتی آنها را با کسانی که شرف و انسانیت خود را بی هیچ شرمندگی فروخته) و حال ادعا دارند که بیمار بودند ویا هنوز هم بیمار هستند) مقایسه کرد؟

**پیام فدائی: کاملاً درست است. چنین افرادی را که تحت شرایط بسیار سرکوبگرانه و ظالمانه، شرایط روحی خاصی پیدا نموده و رفتارهایی که مناسب شخصیتشان نبود از خود نشان دادند، بهیچوجه نمی توان با کسانی مقایسه کرد که بین در صف مخالف یک رژیم جنایتکار ایستادن (و انسان شریف ماندن) و یا خود را به دشمن فروختن (و به جزئی از ماشین سرکوب تبدیل شدن)، دومی را بر گزیدند. اجازه دهید در مورد خودکشی در زندان نیز سوال شود. آیا در قزل حصار شاهد خودکشی زندانی ای بودید؟**

**پاسخ:** در زندان قزل حصار از نزدیک شاهد خودکشی زندانی ای نبودم ولی دو مورد را به یاد دارم که در اواخر سال ۱۳۶۲ یا اوائل ۶۳ تقریباً" به فاصله ۲ هفته ۲ تن از زندانیان کرد که از زندان سنندج تبعیدی به قزل منتقل شده بودند در دستشویی بند یک واحد یک دست به خودکشی زدند که متاسفانه من نام این ۲ را فراموش کردم( شاید هم علت فراموشی در این باشد که اینها در سلولهای جلو که متعلق به نماز خوانها و توابعین بود زندگی می کردند) ولی اولی به سبک فلسطینی در توالی خودکشی کرده بود و دومی سرش را به نبش دیوار توالی کوبیده بود که هر دو بار من در سلول ۲۰ بودم و انتقال آنها را با پتو توسط توابعین به عینه دیدم . البته در زندان اوین در اتاق ۶۳ سالن ۲ خودکشی حسن جهانگیری و در سالن ۱ زندان گوهردشت خودکشی حسن صدیقی را من از نزدیک ناظر بودم.

**پیام فدائی: لطفاً از تنبیهات زندانیان با ذکر تاریخ آنها نیز بگوئید؟ چه تنبیهاتی در زندان رسم بود؟ و برای چه جرم هائی؟**

**پاسخ:** از اوائل ۶۲ در اوین تنبیهی تحت عنوان "حد" برای زندانیانی که در جریان ملاقات رفتن یا بازجویی رفتن با زندانی دیگر تماس می گرفتند، برقرار شد. بدین صورت که در داخل اتاق (سالن ۲) همه زندانیان را پشت به در می نشانند. بعد نام متهم و میزان ضربات کابلی که باید بخورد را قرائت می کردند. زندانی باید عقب عقب می آمد و کف اتاق دمر دراز می کشید و آنها غالباً" بین ۱۵ تا ۳۰ ضربه شلاق را از پس گردن تا رانها می زدند .خودم یکبار بدین شکل ۲۰ ضربه شلاق خوردم. تفاوت با بازجویی در این بود که در بازجویی فرد را به تخت می بستند ولی اینجا آزاد بود. خود من شاهد بودم

**جاودان باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!**

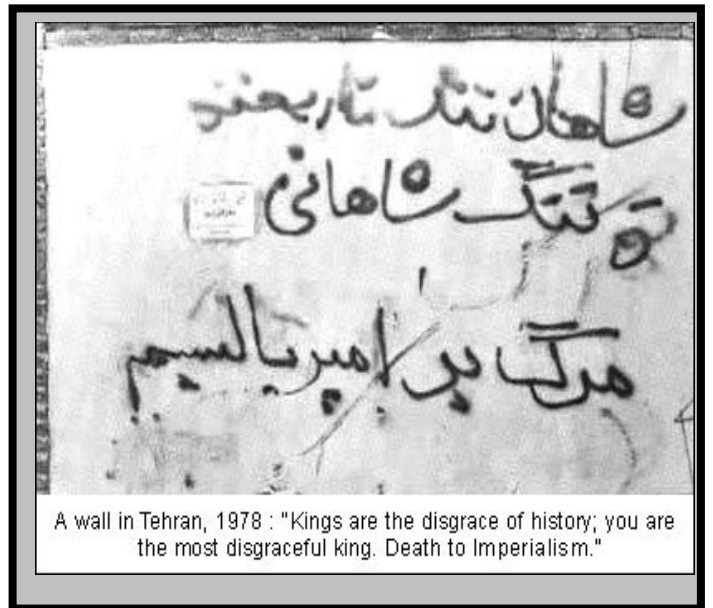
## "تقیح" انقلاب در راستای حفظ بنای جمهوری اسلامی!

این بار پس از پخش گزارش کوتاهی از سخنرانی اش توسط بنگاه خبر پراکنی "صدای آمریکا" و آوردن نقل قول هایی از پاسخ های شفاهی او، روزی نامه "کیهان" چاپ تهران، با استناد به آن نقل قول ها و از جمله "...تشدید نارضایی عموم مردم از قشر روحانیت..."، از طرف به اصطلاح اصولگرایان به یزدی و نهضت آزادی حمله کرد. سایت "میزان نیوز" وابسته به نهضت آزادی هم ناچار به ترجمه فارسی این سخنرانی شد و متن سخنرانی پس از ویراستاری با اکراه در سایت های مختلف قرار داده شد (\*). به دنبال انتشار فارسی آن و از آن جایی که مخاطبین این سخنرانی، آمریکایی هائی بودند که ابراهیم یزدی را از سال های پیش از قیام، سال هائی که وی مقیم ایالت تگزاس بود و زمانی که او یک شهروند آمریکایی محسوب میشد، میشناختند، چون در این سخنرانی خود و تشکیلاتی که دبیر کلی آن را بهمهده دارد را مخالف دولت احمدی نژاد و جزو به اصطلاح اصلاح طلبان قلمداد کرده بود، باعث شد که حتی "دوم خردادی" ها و "اصلاح طلبان" - خاتمی چی ها هم هر کدام خط فاصلی بین خودشان با او کشیده و در مصاحبه های مختلف "برادری" وی را انکار کرده و به نوعی اعلام کنند که او از ما نیست!

اگر چه این سخنرانی تنها و تنها به نیت مصرف خارجی ایراد شده بود ولی دست حوادث آن را به مسیر های دیگری کشاند که در سایه آن، تضاد های داخلی نظام را هر چه بیشتر برجسته نمود. با خواندن متن سخنرانی، یک چیز برای خواننده مسجل میشود و آن این است که ابراهیم یزدی خواهان بقا و تحکیم تمامیت نظام جمهوری اسلامی است. برای همین هم در مورد عدم لزوم "تغییر رژیم"، وی به امپریالیست ها توصیه می کند که با کمک به او و امثال او، اجازه دهند که "تغییر رژیم" توسط "خودی" های نظام یا همان "روشنفکران مذهبی" و به صورت رفرم صورت بگیرد! ایشان ادعا می کند چون قانون اساسی ایران (آن مقداری از آن که توسط خود ایشان و دیگر "معماران" جمهوری اسلامی نوشته شده بود) در مجموع خوب است، فقط امپریالیست ها می بایستی محیطی را فراهم کنند تا نیروی مثل نهضت آزادی آن قدر قوی شود و در جامعه آن چنان وزنه ایی به حساب آید تا اجازه ندهد که نیروی مخالف (این به اصطلاح اصولگرایان) از اجرای قانون اساسی تخطی کنند! او اعلام می دارد که دوران انقلاب گذشته است، چرا که دوران "جنگ سرد" گذشته است!! دوران انقلابات حتی مخملی هم گذشته است!! دوران، دوران رفرمیسم است!!! پس امپریالیست ها نباید نیروی نظامی در ایران پیاده کنند، چرا؟ چون ایران مثل هیچ کجای دیگر نیست! آن ها نباید از طریق کودتا رژیم را عوض کنند، چرا که جامعه ایران در حال گذار به دموکراسی است، به خصوص بعد از "انقلاب ۱۳۵۷" این گذار هر چه سریع تر هم شده است!!! و نظرات و تر های دیگری از این قبیل...

در میان مخاطبین ابراهیم یزدی در آن جلسه "هنری پرشت" (Henry Precht) عضو بازنشسته وزارت خارجه آمریکا و دوست دیرینه او وجود داشت. هنری پرشت عالیترین مقام مسئول میز ایران بین سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ بود که در وزارت خارجه آمریکا خدمت میکرد. وی در سال های قبل از آن یعنی در سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ در سفارت آمریکا در تهران به عنوان کارگزار سیاسی/نظامی به کار مشغول بود. فرزند

ابراهیم یزدی دبیر کل "نهضت آزادی" در روز پنجشنبه سوم آوریل ۲۰۰۸، برابر با ۱۵ فروردین ۱۳۸۷ سخنرانی ای به زبان انگلیسی تحت عنوان "وضعیت در ایران" در "موسسه خاورمیانه" (Middle East Institute) در واشنگتن دی سی ایراد کرد و در طی آن، جایگاه و مواضع خود و هم مسلکان خود را به قصد در یوزه گی و تامین سهمیه سیاسی در ایران از کابینه بعدی دولت آمریکا، برای نظریه پردازان و برنامه نویسان ریز و درشت امور خارجه آمریکا تشریح نمود.



سیاستمداران آمریکا با سابقه سیاسی ابراهیم یزدی از زمان ایجاد "انجمن دانشجویان مسلمان" وابسته به سازمان "اخوان المسلمین" و بعد ها با بنیان گذاری "سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی" در دهه ۱۹۶۰ (برابر با دهه ۱۳۴۰) در آمریکا، آشنا هستند و با او سابقه همکاری طولانی ای دارند. وی در سال ۱۳۳۹ به آمریکا سفر کرده بود و تا سال ۱۳۵۷ در ایالت تگزاس زندگی می کرد. در دوران قیام هم به همراه دارو دسته خمینی وارد ایران شد. در ابتدا، او توسط خمینی به عنوان عضو "شورای انقلاب" برگزیده شد. چندی بعد وی توسط مهدی بازرگان، نخست به سمت معاونت نخست وزیر در امور انقلاب و پس از آن به عنوان وزیر امور خارجه تعیین شد. وی به مدت ۹ ماه، یعنی طول عمر دولت موقت بازرگان، تا جریان تسخیر سفارت آمریکا در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی و تثبیت یکی از مرتجع ترین نظام های تاریخ نقش بسیار اساسی ای بر عهده گرفته بود.

یزدی در طول عمر جمهوری اسلامی، بار ها و بار ها به بهانه دیدن فرزندان و یا تحت پوشش معالجه پزشکی ولی در واقع برای برقراری ارتباط با افرادی از سازمان سیا و وزارت امور خارجه آمریکا که از قبل او را بخوبی می شناختند و یا ارتباط با افراد جدیدی که تازه به او معرفی می شوند به آمریکا سفر کرده است. مسافرت های سابق او همواره در فضای کامل و یا نیمه علنی ولی عموماً بدون "ماجرا" بوده است. اما

میگویم سیاست خارجی آمریکا در ایران اشتباه است! شما به آن کمک نمی کنید. شما نمیتوانید به پروسه دموکراسی در ایران کمک کرده باشید مگر این که بدانید {آن جا} چه میگذرد! پس اگر {نیروی} در جهت دموکراسی حرکت میکند، آن را تسریع کنید! کمکش کنید! سیاست خارجی شما {در حال حاضر} ضد سازندگی است!}. {کلمات در گروه از من هستند که برای تفهیم بیشتر مطلب به متن بالا اضافه شده اند}.

آری، ایشان بیش از سی سال پیش به عنوان یکی از "معماران" جمهوری اسلامی با توافق های پشت پرده خود با امپریالیست ها که مدت ها قبل از کنفرانس گوادولوپ صورت گرفته بود، منجر به انتقال حکومت از رژیم دیکتاتوری و وابسته به امپریالیسم شاه، به جمهوری اسلامی که رژیمی ضد کارگری، ضد زن، ضد خلقی و به غایت مترجع تر و وابسته به سرمایه داری جهانی است، شد. وی نقش ضد انقلابی خود را که در جهت جابجائی قدرت از رژیم شاه به دارو دسته خمینی صورت گرفته بود "انقلابی که قلم پام بشکند" خطاب می کند! زهی بیشم! چون آنچه که وی و دارو دسته اش انجام دادند نه انقلاب بلکه ضد انقلاب بود به همین دلیل هم دستان او تا مرفق به خون هزاران هزار زن و مرد مبارزی که توسط این رژیم جنایتکار ریخته شده، آغشته است! وی شریک در جنایات جانی ترین سران این نظام همچون آخوند صادق خلخالی است. وی رندانه نقش ضد انقلابی خود را "انقلاب"، آن هم با شرکت در "راه پیمایی" علیه رژیم شاه جلوه میدهد! او مذبحخانه سعی میکند که آب سرد بر آتش انقلابی که در دل توده ها در بطن جامعه جریان دارد بریزد و با ادعا های مسخره آمیزی همچون پروسه گذار قشر روحانیت، طبقه حاکم، جامعه، همه و همه به طرف "دموکراسی" است، لزوم سرنگونی انقلابی رژیم منفور جمهوری اسلامی که تنها به دست توانای توده های ستمدیده امکان پذیر است را بی مورد جلوه دهد. زهی خیال باطل!

محسن نوربخش

۱۸ آوریل ۲۰۰۸ - ۳۰ فروردین ۱۳۸۷

زیر نویس ها:

(\* ترجمه فارسی سخنرانی ابراهیم یزدی در "موسسه خاورمیانه"

<http://democracy-ir.blogfa.com/post-143.aspx>

پخش سخنرانی ابراهیم یزدی به اضافه پرسش و پاسخ (به زبان انگلیسی) - ۱۰۷ دقیقه

[http://www.mideasti.org/audio/by/artist/ebrahim\\_yazdi](http://www.mideasti.org/audio/by/artist/ebrahim_yazdi)

پسر هنری پرشت با یک ایرانی مقیم خارج از کشور ازدواج کرده است. آشنایی بین ابراهیم یزدی و هنری پرشت توسط دوست مشترک آن ها "ریچارد کاتم" (Richard Cottam) مامور سازمان جاسوسی سیا که در سال ۱۹۹۹ درگذشت، صورت گرفته بود. برای اطلاع بیشتر از رابطه دوستی صمیمانه بین ابراهیم یزدی، ریچارد کاتم و هنری پرشت، میتوان به کتاب "بازی شیطان" نوشته رابرت درایفوس (Robert Dreyfuss) مراجعه کرد.

در قسمت پاسخ و پرسش سخنرانی (که توسط "میزان نیوز" ترجمه نشده!) در جواب به سوال یکی از مجریان برنامه "صدای آمریکا" که در آن نشست حضور داشت و پرسیده بود که: "...آیا شما فکر میکنید که امروزه در ایران به یک جنبش ضد استبدادی دیگری احتیاج است؟"، اظهار میدارد:

"نه! به قول مردم عامی کوچه و بازار، قلم پای من بشکند که من به راهپیمائی {علیه رژیم استبدادی شاه} رفتم! نه! عصر انقلاب در سراسر جهان رفته {گذشته} است! دوران بسا جنگ سرد، یعنی بعد از جنگ سرد، عصر انقلاب رفته {گذشته} است! {حالا وقت} جنبش رفرمیست هاست! بنابراین در ایران امکان انقلاب وجود ندارد! هیچ کسی بدنبال یک انقلاب دیگر نیست! وقتی من به دانشگاه ها دعوت میشوم، دانشجویان از من میپرسند، من میگویم، ببینید، از من بپرسید ما چه اشتباهی مرتکب شدیم؟ من میگویم ما، به عنوان انقلابیون آن زمان، ما سرنگونی شاه {را} به عنوان راه حل پایانی {میدیدیم}، ما در اشتباه بودیم! گاهی وقتی هم برای اغراق در نکته ام، میگویم من مثل یک پسر جوان بیست ساله ای بودم که عاشق یک دختر شانزده ساله بود. من هیچ چیزی به جز آن دختر {سرنگونی شاه} نمی توانستم ببینم! بسیاری از ایرانیان، تقریباً همه، چپ ها، راست ها، سکولار ها، متفکرین مذهبی، همه آن ها میگفتند شاه برود، همه چیز خوب میشود! من به نسل جوان میگویم، اشتباه ما را تکرار نکنید! نگویید این ها بروند همه چیز گل و بلبل میشود! نه! این جور نخواهد شد! من این را اینجا به شما میگویم، حتی اگر شما ماده ۱۱۰ که در مورد قدرت و اختیارات رهبر معظم است را از قانون اساسی ما حذف کنید، اگر همه آن قدرت را به رئیس جمهور بدهید، {دوباره} همان اتفاق خواهد افتاد. در مصر، شما مقام معظم رهبری ندارید. در پاکستان، شما مقام معظم رهبری ندارید. آن ها ولایت فقیه ندارند. این خصلت بشری است! مگر این که، باید قدرت سیاسی ای {دیگری} در جامعه وجود داشته باشد و آن قدر قوی باشد که روی آن ها فشار بگذارد تا {آن ها} قانون را نقض نکنند! ما آن {قدرت سیاسی} را کم داریم! ما {داریم} روی آن کار میکنیم! بنابراین: نه! در ایران امکان انقلاب وجود ندارد! ایران، اوکراین نیست، جورجیا نیست، کره شمالی نیست، لیبی نیست، عراق نیست، افغانستان نیست. ایران، ایران است! اگر من به خواهم قیاسی کرده باشم، میگویم ممکن است تجربه شوروی اینجا تکرار خواهد شد! چکیده تجربه شوروی چیست؟ طبقه حاکمه به این نتیجه رسیدند که آن ها دیگر نمیتواند به آن چه میکردند ادامه بدهند! ولی چرا آن ها به این نتیجه رسیدند؟ مسائل و نیروهای داخلی و خارجی! برای همین هم هست که



## تشدید کنترل و حضور

## اف-بی-آی در دانشگاه های امریکا!



دستگیری یک دانشجو در دانشگاه توسط مأمورین اف بی ای

دمکراتیک شهروندان امریکایی انجام دهد. در چنین شرایطی است که دولت امریکا قصد دارد که ترس از تفکر و تفحص (و اینکه هر سوال و بحث علمی هم می تواند بعنوان مولفه شناسایی جاسوس و تروریست بحساب آید) را حتی در محیط دانشگاه ها نیز رشد داده و هر اعتراض و مقاومتی را در داخل این کشور از بین ببرد.

در سایت اف-بی-آی در رابطه با فعالیتهای این اداره در دانشگاه ها و توجیه آن گفته شده: "احتمالات را در نظر بگیرید: سرعت تحقیقات علمی و محرمانه دانشگاه ها توسط جاسوسان کشورهای خارجی که لباس دانشجو به تن دارند. تحصیل تروریستها در رشته های مهم تکنیکی و علمی و استفاده از آموخته هایشان علیه امریکا، ورود تروریستها به داخل کشور با استفاده از ویزای دانشجویی، دسترسی غیرقانونی به سیستمهای کامپیوتری و سرعت اسرار دولتی

توسط تروریستهای متخصص کامپیوتر..."

در این سایت هیچ نمونه و مثالی از وقوع چنین جرایمی و دستگیری کسی به دلیل ارتکاب به آنها ذکر نشده است. بنابراین به نظر میرسد که چنین ادعاهایی فقط برای ایجاد جو رعب و وحشت و بهانه ای برای حمله به حقوق دمکراتیک شهروندان امریکایی و بخصوص مهاجرین می باشند به خصوص که تا کنون عملاً کسی به جرم انجام چنین جرایمی دستگیر و محکوم نشده است.

با اینکه فعالیت اف-بی-آی در دانشگاه ها مسئله جدیدی نیست و همیشه وجود داشته، اما هماتطور که گفته شد بعد از ۱۱ سپتامبر و بخصوص از سپتامبر ۲۰۰۵ و با تأسیس اداره جدیدی در اف-بی-آی به نام "مشاور آموزش عالی امنیت ملی" شکل علنی و گسترده تری پیدا کرده است. اکثر اعضای این اداره روسای دانشگاه ها (به عنوان مثال رئیس دانشگاه پنسیلوانیا، دانشگاه جان هاپکینز، دانشگاه کارنیگی ملون، دانشگاه کالیفرنیا، ام-آی-تی، و ...) هستند. طبق اظهارات سخنگوی اف-بی-آی، وظایف این اداره شامل "طراحی و تأسیس برنامه های تحقیقاتی علمی، نظارت بر تأسیس رشته های جدید دکترا و فوق دکترا (در رشته های مختلف)، تعیین و تنظیم و تهیه محتوای درسی رشته های مختلف، طرح و ایجاد و تنظیم محتوای دوره های انترنی و ... می باشند.

کنترل مستقیم دولتها بر سیستم آموزشی البته امر شناخته شده ای می باشد. حتی عضوگیری اف-بی-آی از میان دانشجویان و استادان دانشگاه ها و یا ایجاد جو ترس و وحشت در جامعه به بهانه خطر جاسوسان و تروریستهای خارجی، نیز امور جدیدی نیستند. اما از اظهارات سخنگوی اف-بی-آی (که مسلماً فقط بخش کوچکی از واقعیت را منعکس می کند) می توان حدس زد که موسسات آموزشی و حتی محتوای رشته های تحصیلی بخصوص در سطوح بالا، تا چه حد تحت کنترل سازمانهای جاسوسی قرار گرفته و در جهت منافع طبقه حاکم و سرکوب توده ها هدایت می شوند.

اینگونه فعالیتهای اف-بی-آی در دوران "مکارتی" و سالهای بعد نیز با هدف شکار مارکسیستها و روشنفکران انقلابی امریکایی انجام می شدند. و تاکنون استادان بسیاری با تحقیقات مستند خود زوایای گوناگون این فعالیتها به خصوص در دهه ۵۰ و تأثیراتی که پیشبرد این سیاستها بر مبارزات آزادیخواهانه شهروندان امریکایی و همچنین بر مبارزات رهاییبخش توده های کشورهای جهان سوم در آن سالها داشته را افشا نموده اند.

از زمان وقوع رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر، هر روز که می گذرد فاکتهای بیشتری مبنی بر آگاهی و دخالت بخشهایی از هیئت حاکمه امریکا در این جنایت و منافع که این جناح های امپریالیستی از فاجعه ۱۱ سپتامبر برده و می برند آشکار می شود. بطور مثال در سالهای اخیر و بدنبال تغییرات بزرگی که در اثر این فاجعه در سطح بین المللی و در خود امریکا به وقوع پیوسته فعالیتهای اف-بی-آی برای عضوگیری از میان استادان و دانشجویان دانشگاه های امریکا (و همچنین به بهانه مبارزه با عملیات جاسوسی شبکه های تروریستی) علنی تر و گسترده تر شده است. مأمورین اف-بی-آی حین برگزاری کلاس و سمینار برای تدریس "شناسه های جاسوسی" و یا "راه های شناسایی تحقیقات علمی حساسی که می توانند توسط شبکه های جاسوسی سرعت شوند" و یا آموزش "چگونگی حفاظت از آنگونه تحقیقات علمی" و غیره، به شناسایی دانشجویان و محققین علاقه مند و واجد شرایط برای همکاری با سازمان جاسوسی امریکا پرداخته و سپس به استخدام آنها می پردازند.

اخیراً "وارن بمفورت" مسنول دفتر اف-بی-آی در بوستون، در مصاحبه ای با روزنامه "هارولد بوستون" در مورد اهداف و دلایل فعالیتهای اف-بی-آی در دانشگاه ها گفت: "برای ما مبارزه با تروریسم داخلی حق تقدم دارد... درحال حاضر صدها پروژه تحقیقی وجود دارند که می توانند توسط تروریستها و جاسوسان خارجی مورد استفاده قرار گیرند... درحال حاضر ۲۵۰ پرونده فعال جاسوسی- تروریسم در بوستون داریم... چنین پرونده هانی می توانند ردیابی تلفنی که از یک غار در افغانستان شده (که شاید بعداً متوجه بشویم کاملاً بی خطر بوده) باشد، و یا میتواند در رابطه با مسئله دیگری باشد. به هر حال همه آنها مهم هستند..."

او در مورد نشانه هایی که می توانند برای شناسایی تروریستها و جاسوسان خارجی مورد استفاده قرار بگیرند، گفت: "علایم شناسایی جاسوس می تواند به عنوان مثال سوالات غیر طبیعی ای باشد که یک محقق یا دانشجو- بخصوص یک دانشجوی خارجی- (سر کلاس) می پرسد ..."

اینگونه سخنان مقامات دولتی امریکا نشان دهنده جو ترس و وحشتی است که دولت بوش پس از ۱۱ سپتامبر کوشیده تا در همه سطوح اجتماعی این کشور ایجاد کرده و به بهانه مبارزه با تروریسم یورش گسترده ای را به آزادیهای

## محصور کردن جنبش زنان در چهار چوب

### مبارزه "برای لغو یا تغییر قوانین"

### چیزی بجز فرمیسم نیست!

جمهوری اسلامی به مثابه رژیم سرکوبگر، از همان بدو پیدایش خود جهت شکست انقلاب و به عقب راندن توده ها و مستولی کردن سلطه شوم سیاسی خود بر تمامی عرصه های اجتماعی، در ابتدا تحت لوای دفاع از انقلاب و بدون هیچ مجوز به اصطلاح قانونی، با چماق سرکوب و ترور و خفقان عریان، هر صدائی را در گلو خفه میکرد و بعد ها با تدوین یک سری قوانین عقب افتاده و قرون وسطایی سعی نموده است تا در توجیه نظام سرکوبگرانه اش و در واقع بر آن عملکردهای ددمنشانه و وحشیانه به اصطلاح جامه قانونی بپوشاند.

بدون شک تدوین قوانین زن ستیز با تکیه بر توجیهات مذهبی یکی از سیاه ترین دوران تاریخی را برای زنان ایران رقم زد. با وضع این قوانین بود که زنان از پایه ای ترین حقوق انسانی خویش محروم شدند. حق آزادی پوشش، حق کار، حق سفر، حق طلاق، حق حضانت کودکان و مسایل مربوط به ارث، جدا سازی وسایل عمومی نقلیه، جدا سازی مراکز آموزشی، منع شرکت زنان در رشته های خاص حرفه ای و تصویب قوانین زن ستیز دیگر از جمله کاهش سن ازدواج دختران به ۹ سالگی، همه اینها در مدت زمان کوتاهی با گسترش ضرب و شتم و اعدام و سنگسار و خلاصه در سایه اعمال ماشین سرکوب دولتی رژیم بر زنان تحمیل شد. بدین ترتیب رژیم، ددمنشی خود را در سرکوب و تحقیر زنان در تمامی عرصه های اجتماعی به نمایش گذاشت. در چنین شرایطی است که تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم و زن ستیز جمهوری اسلامی، زنان تحت ستم ما حتی یک لحظه از مبارزه برای کسب حقوق عادلانه خود باز نایستاده اند. این حقیقت باعث شده که بویژه درسالهای اخیر در بستر رشد هر چه بیشتر آگاهی مبارزاتی زنان، ما شاهد بروز گسترده تر جنبشهای اعتراضی و اعتراضات زنان بر علیه دیکتاتوری حاکم و نمایش پتانسیل بسیار بالای جنبش زنان باشیم که در مقابله با قوانین زن ستیز دیکتاتوری حاکم هر روز از گوشه ای سر باز می کنند و رژیم را به چالش می طلبند. بر بستر همین واقعیت است که نیروهای مختلف اجتماعی نیز با درک انرژی مبارزاتی چشمگیر جنبش زنان هر یک به تکاپو افتاده و می کوشند با پخش و نشر ایده های باطل خود مسیر مبارزات زنان ستم دیده را در جهت منافع این یا آن جناح از طبقه حاکم منحرف سازند. "کمپین یک میلیون امضا" که سازماندهندگان آشکارا می گویند که نجات زنان را از طریق ایجاد "اصلاحات" ممکن می دانند و با اس و اساس نظام استثمارگرانه حاکم (به مثابه عامل اصلی ستم بر زن که مردسالاری جزء لاینجزای حاکمیت آن است) مخالفتی ندارند، یکی از برجسته ترین نمونه های چنین واقعیتی ست.

در رهبری "کمپین یک میلیون امضا" زنانی قرار دارند که پیش از این با بهره برداری از پتانسیل مبارزاتی زنان دیگر حرکتی را براه انداخته و می کوشیدند تا با اصرار بر اصلاح پذیر بودن قوانین جمهوری اسلامی مسئله تغییر پاره ای از قوانین را به اساسی ترین فعالیت های زنان تبدیل کنند. این امر مهمترین ایراد حرکت مذکور بود، اگر چه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی به خاطر تحمیل حتی کوچکترین خواست های زنان از اهمیت بسیاری برخوردار است.

درست در همین دوره است که ما در خارج از کشور هم شاهد فعالیت هایی از سوی برخی از فعالین چپ جنبش زنان هستیم که با محوری قرار دادن شعار مبارزه برای لغو قوانین زن ستیز

جمهوری اسلامی کوشیدند تا سطح مطالبات سیاسی زنان را حتی الامکان پایین آورده و در این زمینه دست به نوعی تقلیل گرایی بزنند. آنها با این کار در واقع به تأمین مصالح و دیدگاه های بخش راست فعالین جنبش زنان پرداختند. در همین رابطه باید توجه داشت که بعضی از این جریانات سیاسی گاه در حالی که در حرف و در ظاهر مواضع چپ اتخاذ میکنند ولی در جریان مبارزه عملی هر جا پای پیاده کردن آن حرف ها و آن مواضع در

عمل پیش می آید به راست زده و در عمل همان کاری را می کنند که نیروهای راست بدون آن ادعاهای دهن پر کن و ظاهراً چپ انجام می دهند. تجربیات مبارزات سیاسی نشان میدهند که مواضع واقعی این گونه سازمانها در حقیقت راست است و آنها تنها برای پوشاندن آن مواضع راست، لباس چپ بر تن کرده اند. در شرایط کنونی هم محدود کردن خواست های زنان در حصار مبارزه برای لغو قوانین و اصرار در عمل برای گنجاندن چنین شعاری به عنوان شعار محوری، صرف نظر از این که در ظاهر چه حرف های تند و آتشینی هم زده شود در واقع اتخاذ یک موضع راست در عمل است. این کار نه تنها افق سیاسی مبارزات زنان را محدود کرده و باعث دامن زدن به توهمات موجود در درون این جنبش شده است بلکه اساساً سبب شده است که زمینه اتحاد، همکاری و همراهی فعالین زنان سوسیالیست و چپ با همدیگر مغشوش شود.

در اینجا لازم است سوال شود که اساساً چرا و با چه استدلالی باید مبارزه برای "لغو قوانین" نقش اصلی و محوری را در جنبش زنان ایفا کند؟ چرا زنان چپ و سوسیالیست نباید به طور مشخص برای رهائی زنان مبارزه کنند و با محور قرار دادن این شعار، مبارزه برای لغو و یا تغییر قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی را در راستای مبارزه برای سرنگونی این رژیم و رسیدن به رهائی کامل زنان پیش ببرند؟ پرسیدنی است که برآستی چه دلالی و یا انگیزه ای باعث میشود که بعضی از مدعیان چپ و کمونیست در جنبش زنان که سازمان دهندگان اصلی حرکت مبارزه برای "لغو قوانین" هستند "سطح آرزو"های خود را تا این حد پائین آورند؟ واکنش هایی که آن مدعیان تا به حال نسبت به این سوالات نشان داده اند غالباً بر پایه یک

تحلیل علمی و واقعی نبوده است. مدافعین لغو و یا تغییر قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی که در حال حاضر این خواست را محور اصلی مبارزه خود قرار داده اند، هیچ گاه نتوانسته اند توضیح بدهند که در زمانی که خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی یکی از توده ای ترین خواست های دمکراتیک مردم ما می باشد چرا شعار اصلی جنبش زنان انقلابی در خارج از کشور را باید از این حد پائین آورده و آن را در محدوده شعار محوری لغو و یا تغییر قوانین محصور نمود؟ آنهم در زمانی که توده های مردم و از جمله زنان مبارز ایران با وجود سلطه دیکتاتوری و سرکوب در درون جامعه در اشکال مختلف خواست سرنگونی و برچیده شدن این نظام را در مقاطعی حتی با اعمال قهر انقلابی نشان داده اند! البته در مقابل سئوالات فوق، گاهی اوقات اظهارات مبهمی نیز شنیده می شوند. از جمله مطرح می کنند: "رژیمی که پایه های سیاسی، ایدئولوژیک/اش بر پایه ی ستم بر زن شکل گرفت، و وقتی که تو این ماهیت را از او بگیری، دیگر از او چیزی باقی نمی ماند." (۱) اما این پاسخ در درجه اول نشان می دهد که مدافعین محوری کردن لغو و یا تغییر قوانین، حداقل در مورد ماهیت رژیم جمهوری اسلامی ایهام دارند. آنها با گفتن این جمله این نتیجه را می گیرند که مبارزه با پایه های سیاسی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی که به گفته آنها همان مبارزه برای لغو کلیه قوانین زن ستیز می باشد، به معنای سرنگونی رژیم است. بنابراین از دید مدافعین لغو قوانین، برای سازماندهی و جذب وسیعترین نیروها برای مبارزه با رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی طرح شعار لغو قوانین، کافی می باشد!

آنها در این تصور تا آنجا پیش میروند و این سوال را پیش پای منتقدین خود میگذارند که "اگر یک زنی (یک زن و نه یک گروه) بگوید که من می خواهم تمام قوانینی که بر علیه من در جمهوری اسلامی است، لغو شود اما نگوید که «جمهوری اسلامی نابود باید گردد، چه باید به او گفت؟ حتماً عده ای خواهند گفت که او زنی بورژواست، رفرمیست است" (۲) در واقع مدافعین مبارزه برای لغو قوانین با طرح سوال مذکور قصد دارند کسانی را که محوری بودن شعار لغو قوانین را نادرست میدانند، به عدم حمایت از مبارزات زنان بر علیه قوانین موجود متهم کنند! در حالیکه در واقع در بطن این سئوال همان بینشی خوابیده که افق سیاسی آن نمی تواند از خواست ها و برنامه های رفرمیستی جنبش زنان فراتر برود.

در پاسخ به سوال مطرح شده فوق با صراحت باید گفت اساساً کدام بخش از زنان جامعه ما خواهان سرنگونی این رژیم ننگ و نکبت نیستند؟ آیا به جز زنان بورژوا - رفرمیست که منافع مادی اشان با حفظ این رژیم گره خورده است، زنان دیگری هم در جامعه ایران وجود دارند که خواهان از بین رفتن این رژیم نباشند؟ مگر غیر از این است که اگر زنی خواهان تغییر برخی از قوانین موجود باشد ولی خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را نداشته باشد یعنی این که در حفظ و تداوم این رژیم منافع دارد و تنها با بعضی از قوانین آن که مربوط به زنان است مشکل دارد؟ به راستی چنین زنی به کدام طبقه در ایران تعلق دارد؟ و یا خواسته و یا ناخواسته از منافع کدام طبقه در جامعه دفاع می کند؟ آیا این چنین زنی جز یک زن بورژوا- رفرمیست می تواند باشد؟ آیا مگر زنان بورژوا، که در این سوال به ماهیت سرکوب گر و استثمار گر آنها برخورد نشده، چیزی فراتر از حفظ نظام با تغییر پاره ای از قوانینش را هم خواهند؟

می دانیم که تحقق خواست های دمکراتیک تمامی زنان زحمتکش جامعه ما فقط با سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی امکان پذیر است. در حالیکه زنان بورژوا- رفرمیست و اصلاح طلب از آنجا که منافع طبقاتی اشان با حفظ دستگاه حاکمه کنونی گره خورده است، تنها با کوشش در حفظ چهار چوب همین نظام است که یکسری از خواسته های مربوط به زنان را مطرح میکنند. بنابراین کسانی که مبارزه برای لغو قوانین را در مرکز فعالیت خود قرار داده و در حال حاضر مبارزه زنان را در همین چهار چوب محصور می سازند، علیرغم ادعای چپ بودن و علیرغم ذکر شعارهای پر طمطراق شان، در مورد جنبش زنان و در عمل سطح نظرات و خواسته های خود را در حد خواسته های زنان رفرمیست تقلیل داده اند. جنبش رادیکال زنان باید محوری را برای مبارزاتش انتخاب کند که بطور شفاف با در نظر گرفتن دفاع و حمایت از تمامی خواسته های دمکراتیک زنان، افق سیاسی - مبارزاتی جنبش زنان را وسیع کرده و آنرا در چهارچوب مبارزه با قوانین

محدود نکند. مبارزه برای رهائی زنان باید محور مبارزه زنان کارگر و زحمتکش و دیگر زنان تحت ستم جامعه ما قرار بگیرد و همه خواسته های مبارزاتی زنان و از جمله مبارزه برای لغو قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی باید با محور قرار دادن این شعار در جهت نابودی نظام حاکم پیش رود. زیرا در واقع تحقق اصولی هر یک از خواسته های دمکراتیک و بر حق زنان ما با حفظ این نظام امکان پذیر نیست.

بنابراین در برخورد به آن سوال مطرح شده در بالا یعنی "اگر یک زنی (یک زن و نه یک گروه) بگوید که من می خواهم تمام قوانینی که بر علیه من در جمهوری اسلامی است لغو شود، اما نگوید که «جمهوری اسلامی نابود باید گردد، چه باید به او گفت؟" موضع و برخورد کمونیست ها بسیار روشن است. کمونیست ها از تمامی خواسته های بر حق و دمکراتیک زنان در جامعه دفاع و حمایت میکنند و برای متحقق شدن کوچکترین و پایه ای ترین خواسته های دمکراتیک آنان مبارزه میکنند، اما مرز مشخصی آنها را با زنان بورژوا و رفرمیست جدا میسازد. همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، در اینجا زن مورد نظر سوال کننده اگر خود یک بورژوا و متعلق به طبقه حاکم هست، در این صورت روشن است که خواهان سرنگونی رژیم نیست و اگر خود از طبقه حاکم نیست ولی نظرات آنها را مطرح و با افق دید آنها در جنبش زنان شرکت می کند، جدا از اینکه با چه نیتی این خواسته را طرح میکند و جدا از این که تا چه حد به آنچه مطرح می کند آگاه هست و یا نیست، بطور واضح خواهان تغییر قوانین در چهار چوب حفظ نظام کنونی است، بنابراین او یک رفرمیست می باشد.

لنین در جزوه مارکسیسم و رفرمیسم به صراحت بیان میکند:

" هنگامی که "هدف نهایی" (حتی در رابطه با دمکراسی) از تبلیغات ما هر چه بیشتر کنار زده شود با رفرمیسم روبرو هستیم. "

که در اینجا هم بطور واضح هرگاه طرح و تبلیغ هدف نهایی که در شرایط جامعه ایران همان نابودی کل نظام سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی است به حاشیه رانده شود، ما با رفرمیسم روبرو هستیم. این مهمترین وجه تمایز کمونیست ها و رفرمیست هاست.

فرق کمونیست ها با رفرمیست ها در این است که کمونیست ها در ضمن مبارزه و دفاع از

قوانین زن ستیز به ثمر برسد. زنان انقلابی باید بدون هیچ مصلحت طلبی عافیت جوانه ای حمایت از منافع بخش محروم جامعه را در سر لوحه کار مبارزاتی خود قرار دهند.

با توجه به همه آنچه گفته شد بطور خلاصه لازم به تأکید است که محصور کردن مبارزات زنان در چهار چوب مبارزه برای تغییر یا لغو قوانین تسلیم شدن به رفرمیسم است. کمونیست ها مبارزه برای هیچ خواسته ای را به فردا موکول نمی کنند و اساساً در پروسه همین مبارزات است که توده ها تجربه میکنند، متشکل میشوند، دشمنان خود را می شناسند، متحدین واقعی خود را می یابند و راه کارهای انقلاب را پیدا میکنند. اما تنزل دادن خواسته های جنبش زنان به صرف لغو یا تغییرات در قوانین نمی تواند در چنین مسیری باشد. ما از هم اکنون باید برای از بین بردن نظامی که حافظ و مجری این قوانین است مبارزه کنیم و مبارزات زنان را در جهت از بین بردن ریشه اصلی نابرابری های موجود کانا لیزه کنیم. ما می توانیم همراه سایر اقشار اجتماعی و با تکیه بر قدرت تاریخی کارگران و زحمتکشان رژیم جمهوری اسلامی را همراه قوانین ارتجاعی اش به گورستان تاریخ بسپاریم. اتحاد اصولی مبارزاتی زنان فقط در چنین بستری و با اتکا بر موازین اصولی و با الهام و درس گیری از تجربیات و مبارزات آشتی ناپذیر زنان کمونیست و انقلابی جهان میسر میشود. به این نکته هم باید توجه داشت که زمینه بوجود آمدن اتحاد واقعی مبارزاتی زنان نیاز به دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک در فضای سالم و دمکراتیک دارد. فضایی که در آن تاب تحمل شنیدن نظرات مخالف بدور از تحریفات و تنگ نظری های رایج وجود داشته باشد.

سارا نیکو ۱۰ فوریه ۲۰۰۸

زیر نویس ها:

(۱) و (۲)

<http://www.goftogoo.net/main.php?submenu=&id=73>

خواسته های بر حق مردم و در حالی که برای از بین بردن قوانین ارتجاعی مبارزه می کنند، در عین حال بطور شفاف به زنان توضیح میدهند که این قوانین فقط بخشی از ابزار سرکوب علیه آنهاست. کمونیست ها افق مبارزه سیاسی را در حین مبارزه بر علیه قوانین زن ستیز به زنان نشان میدهند. کمونیست ها به آنها توضیح میدهند که مبارزه زنان برای رسیدن به رهائی را نباید در این حد متوقف کرد. آنها با بالا بردن سطح آگاهی زنان در پروسه مبارزه با قوانین تبعیض آمیز موجود سعی در ارتقاء سطح مبارزاتی شان می کنند و در عمل با استفاده از تجربیات خود آنان نشان داده میشود که فقط در پرتو سرنگونی کل این نظام هست که خواسته هایشان متحقق خواهد شد. نه اینکه مبارزه برای لغو قوانین را در سر لوحه برنامه خود قرار داده و صرفاً کارزاری را در این جهت سازماندهی کرد. نه اینکه خودمان هم هم رنگ و تسلیم جو رفرمیستی غالب شده و برای عقب نماندن از غافله، به جای بکار بردن کلمه تغییر قوانین که رفرمیست های حکومتی در ایران مطرح می کنند، بدل آنرا بزیم و عبارت لغو قوانین را به عنوان اصلی ترین شعار و محور مبارزات زنان در خارج از کشور انتخاب کنیم. زنان انقلابی باید خط کشی شفاف با برنامه های زنان حکومتی و رفرمیست ها داشته باشند و از دامن زدن به توهم در توده ها پرهیز کنند. واقعیت این است که کمونیست ها برای کوچکترین تغییر و بهبود در زندگی مردم، برای تمامی خواسته های دمکراتیک مردم مبارزه میکنند و ترویج و تبلیغ خواسته های انقلابی از وظایف اصلی نیروهای انقلابی می باشد.

سختی های راه نباید باعث شود که زنان مبارز از مسیر انقلابی مبارزه جهت سرنگونی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی منحرف شوند. همصدایی زنان مبارز با کسانی که به علت منافع طبقاتی اشان، تغییر قوانین در چهار چوب نظام جمهوری اسلامی را در سر لوحه حرکت خود قرار داده اند، نتیجه ای جز به انحراف و به شکست کشاندن مبارزات زنان را به همراه نخواهد داشت. کسانی که ادعا میکنند که شعار لغو قوانین زن ستیز به عنوان شعار محوری، با شرایط امروزی مبارزه در جامعه منطبق است، نه تنها سدی در راه رشد و ارتقا مبارزات بوجود می آورند، بلکه باعث ایجاد توهم و مخدوش کردن صفوف مبارزین انقلابی با رفرمیست ها میشوند. در واقع ما باید شفاف توضیح دهیم که در پس تمامی قوانین ضد انسانی و ارتجاعی رژیم، تداوم ارتجاع و منافع اقتصادی طبقه حاکمه نهفته است. مذهب و قوانین تنها ابزاری جهت حفظ نهاد مقدس مالکیت خصوصی طبقات حاکم می باشد.

در مقابل این نظر که گویا مبارزه علیه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی به معنی مبارزه برای سرنگونی این رژیم است باید گفت که اساسی ترین موضوع برای رژیم همانا حفظ نظام اش هست و هر زمان که این رژیم حیات خود را در خطر ببیند حتی ممکن است خودش دست به مانور های اصلاحی هم بزند. تازه در این صورت اگر تغییراتی هم به نفع زنان در قانون صورت بگیرد، در جامعه دیکتاتور زده ما اساساً هیچ گاه ضمانت عملی نخواهد داشت. مثلاً ممکن است که رژیم به علت مبارزات مردم این جا یا آنجا عقب نشینی ای را انجام دهد، اما این به هیچ وجه نمی تواند دائمی باشد و جنبش در اولین فرصت با تعرضی جدید روبرو خواهد شد و تا زمانی که این رژیم که حافظ مناسبات نظام سرمایه داری حاکم هست بدست توده ها تحت یک رهبری انقلابی سرنگون نشود، هیچ تغییر اساسی در شرایط و در جهت بهبود زندگی زنان نمی تواند بوجود بیاید. در واقع آنچه مسلم است این است که این لغو قوانین نیستند که سرنگونی رژیم را تضمین میکنند، بلکه بر عکس این سرنگونی رژیم است که لغو قوانین اش را تضمین میکند. خواسته های دمکراتیک جنبش زنان ایران نمی تواند جدا از مبارزات ضد امپریالیستی، جدا از مبارزه بر علیه جنگ افروزی آنها و جدا از مبارزه برای سرنگونی تمامیت نظام جمهوری اسلامی باشد. خواسته های دمکراتیک جنبش زنان ایران نمی تواند با محوری قرار دادن مبارزه بر علیه

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**



## رشد آمار استخدام افراد با داشتن سابقه جنایی در ارتش آمریکا!

پیشین با بررسی (لازم) و بطور مدبرانه مورد استفاده قرار میگیرند."

او اضافه کرد که "سطح پائین بیکاری، طولانی شدن دوره جنگ علیه تروریسم، کاهش تمایل به خدمت" و بی میلی فزاینده والدین، معلمین و دیگر بزرگسالان جهت توصیه به جوانان برای خدمت در نیروهای نظامی، کار استخدام را به یک امر مشکل تبدیل کرده است.

بنابر گزارش ارتش در سال مالی که در سی ام سپتامبر ۲۰۰۷ ختم شد، هیجده درصد (۱۸٪) از تازه استخدامی ها نیازمند چشم پوشی از سوء سابقه و محکومیت پیشین بودند. در حالیکه در دوره ۱۲ ماهه مشابه قبلی (سال مالی که به سی ام سپتامبر ۲۰۰۶ ختم شد) این رقم پانزده درصد (۱۵٪) بوده است.

سرگرد ارتش جیمز د. تورومان گفته است که: "ما ارتش را سریع گسترش می دهیم، بعضی از چشم پوشی ها انجام می گیرد، ما اینها را می دانیم، اما مسئله هنوز هشدار دهنده نشده است."

او اضافه کرد که: "بخش مهمتر آماده سازی سربازان، بخش رهبری است. شما می دانید که کسی روی من حساب کرده و سرمایه گذاری کرده است. زیبایی ارتش ایالات متحده هم در همین است. همه اش در باره رهبری است... شما باید شانس و فرصت خدمت کردن را به مردم بدهید."

اواخر پائیز گذشته، پنتاگون به آرامی برای یافتن راه هایی که بتواند بر طبق آن راه ها پیوستن افراد با سوء سابقه جزئی به نیروهای نظامی را راحت تر کند، اقدام نمود. هدف آن بازنگری و بررسی ها این است که امر پر زحمت شرایط چشم پوشی در مابین تمامی (سرتاسر) نیروهای انتظامی را همساز کند - ارتش، (نیروی) تفنگداران دریایی، نیروی دریایی و نیروی هوایی - و تعداد جرم های جزئی را کاهش دهد که هم اکنون موجب این جریان می شود.

طبق اطلاعاتی که روز دوشنبه منتشر شد، کمی بیش از نیمی از پانصد و یازده (۵۱۱) محکومیت هایی که در ارتش در سال ۲۰۰۷ به

هایشان به عنوان بخشی از تلاش عمومی جهت برآوردن نیازشان در استخدام نیروهای جنگجو برای جنگیدن در دو جبهه، مواجه با مشکلات جدی شده اند. در نتیجه این مشکلات، در سال های اخیر تعداد کسانی که به خدمت نیروهای نظامی درآمده اند و احتیاج به چشم پوشی از جرایم و سوء سابقه و یا رفتار بد دیگری داشته اند، افزایش یافته است. این نوع چشم پوشی ها همچنین در مورد لیاقت و شایستگی و نیز احتیاجات پزشکی نیز صدق می کنند.

هنری وکسمن، رئیس کمیته اصلاحات دولت و سرپرست مجلس، کسی که این اطلاعات را منتشر کرده، گفته است که این چشم پوشی شاید هم به این دلیل موجه، یعنی جهت دادن شانس و فرصت دوباره ای برای این افراد بوده باشد.

اما او افزوده است که "از اینکه افزایش قابل توجهی در استخدام افراد با سوء سابقه، در نتیجه فشاری است که بخاطر جنگ عراق بر نیروهای نظامی وارد شده و ممکن است که این امر آمادگی نیروهای نظامی را تقلیل دهد، بر نگرانی ها افزوده است." نیروهای نظامی از این پروسه چشم پوشی استفاده می کنند تا بتوانند که افراد با سوء سابقه و محکومیت های سنگین را استخدام کنند، و این افراد و اعضاء نیروهای نظامی خیلی از این جرایم را زمانی مرتکب شده اند که نوجوان بوده اند.

برای مثال، در چندین مورد از جرایم نیروی تفنگداران دریایی (تکاوران دریایی)، مجرم نوجوانی بوده است که با رضایت نوجوان دیگری که زیر سن قانونی بوده است رابطه جنسی برقرار کرده است. در یک مورد دیگر از این افراد ارتشی، نوجوان سیزده ساله ای که در مدرسه اش کبیریتی را به سوی "کمد رخت کن" دانش آموزان پرتاب کرده بود و به همین خاطر نیز به جرم ایجاد حریق و آتش سوزی محکوم شده بود، که باید شش سال بعد از ارتکاب آن واقعه بتواند از قانون چشم پوشی بهره مند شود.

سخنگوی پنتاگون، سرگرد جانان ویتینگتن گفت که: "افراد با سوء سابقه و محکومیت

در سال ۲۰۰۷، تعداد بیشتری از افراد با داشتن پرونده سوء سابقه، اجازه ثبت نام در ارتش و نیروی تفنگداران دریایی دریافت داشته اند. پارسال ارتش و نیروی تفنگداران دریایی شاهد جهش در تعداد محکومین جنایی که اجازه استخدام یافته اند، بودند.

زیر فشار تهیه و تدارک نیرو برای نیازهای جنگی، ارتش و نیروی تفنگداران دریایی سال گذشته بطور قابل ملاحظه ای تعداد بیشتری از این افراد را نسبت به سال ۲۰۰۶ به استخدام خود در آورده اند. تعدادی از این تازه استخدام شده ها سابقه محکومیت های آدمکشی و یا جرایم جنسی داشته اند.

اطلاعات منتشر شده از طرف کمیته گنگره آمریکا نشان می دهد که تعداد سربازان با سوء سابقه پذیرفته شده در ارتش از تعداد دوپست و چهل و نه (۲۴۹) نفر در سال ۲۰۰۶ به پانصد و یازده (۵۱۱) نفر در سال ۲۰۰۷ رسیده است. تعداد افراد با سوء سابقه استخدام شده در نیروی تفنگداران دریایی در همین مدت از دوپست و هشت (۲۰۸) نفر به سیصد و پنجاه (۳۵۰) نفر جهش داشته است.

این تعداد تنها نمود جزئی از یکصد و هشتاد هزار (۱۸۰۰۰۰) نفر استخدامی توسط ارتش، نیروی هوایی، نیروی دریایی، و نیروی تفنگداران دریایی (تکاوران دریایی) محسوب میشود که در طی سال مالی دو هزار و هفتاد و سه (۲۰۰۳) سپتامبر پایان پذیرفته بود. اما خود این نمود بیانگر گرایش است که موجب نگرانی هایی، هم در میان نیروهای نظامی و هم در کنگره آمریکا شده است.

عمده این جرایم شامل سرقت از منازل، دزدی های دیگر و مواد مخدر می شود، اما نه (۹) مورد از این جرایم را محکومیت های جنسی و شش (۶) مورد آدمکشی و یا قتل با اتوموبیل (وسیله نقلیه) تشکیل می دهد. تعداد زیادی از استخدامی های ارتش، و نیروی تفنگداران دریایی (تکاوران دریایی)، کسانی بوده اند که محکومیت هایی مانند جرم ضرب و جرح شدید، سرقت، و یا اتفاقاتی که در آن سلاح گرم نیز بکار برده شده، داشته اند.

هم ارتش و هم نیروی تفنگداران دریایی (تکاوران دریایی) در امر افزودن تعداد نیرو

# مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی.

## از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

(قسمت هفتم)

... در داخل اتاق (سالن ۲) همه زندانیان را پشت به در می نشانیدند. بعد نام منم و میزان ضربات کابلی که باید بخورد را قرائت می کردند. زندانی باید عقب عقب می آمد و کف اتاق دمر دراز می کشید و آنها غالباً بین ۱۵ تا ۲۰ ضربه شلاق را از پس گردن تا رانها می زدند. خودم یکبار بدین شکل ۲۰ ضربه شلاق خوردم. تفاوت با بازجویی در این بود که در بازجویی فرد را به تخت می بستند ولی اینجا آزاد بود. خود من شاهد بودم که پاسداران قرآن را زیر یک بغلشان می گذاشتند ولی با دستی که خالی بود ضربه می زدند. کلاً این نوع تنبیه نسبت به کتک خوردن توی شعبه از یک ویژگی خاصی برخوردار بود چرا که برای زندانی جنبه رو کم کنی و روحیه بخشیدن به زندانیان دیگر را داشت. بخاطر همین هم هیچ زندانی ای را من ندیدم که در این شرایط تنبیه فریاد کند که خود این باعث دلخوری، خشم و شدت ضربات پاسداران می شد...

بچه های کرد (که آنها را بعد از ۹ ماه مجدداً به زندان کردستان برگرداندند) آوردند، آخرین قدرت نمائی «عزیزرامش» به عنوان مسئول بند، جابجائی تعدادی از بچه ها و مخلوط کردن بچه های چپ با مذهبی ها (مجاهدین، آرمان مستضعفین، فرقان) بود. از جمله خود من را به اتاق ۸ بین بچه های مجاهد، فرقانی، آرمانی که تقریباً همه از بچه های قیامت بودند منتقل کرد.

درست روز ۵ شهریور ۱۳۶۳ ساعت ۹ نیم شب عزیز رامش از بلند گو اعلام کرد برای چند ساعت می توانید درب ها را باز کنید اومقداری در رابطه با مقررات روضه خواند که کسی توجه نکرد و با اعلام همان کلمات اولیه دربها باز شد و همه یکدیگر را در آغوش کشیدند. از نظرم این شب زیبا ترین شب زندان بود چرا که با در آغوش گرفتن یکدیگر ثمره مقاومت و ایستادگی مان را به رخ توابعین زندانبانها کشیدیم. این روز، روز عمومی شدن بند یک واحد یک بود.

**پیام فدائی: بعد از این تحولات چه کسی رئیس زندان شد؟**

**پاسخ:** اول این را بگویم که با پشتوانه منتظری، مجید انصاریان به ریاست سازمان زندانها انتصاب شد و بعد تمامی مسئولینی که عهده دار امور زندانها گشتند، تعیین شدند. منظور این است که مسئولین درجه یک و دو زندانها تغییر کرده و مسئولین جدید (حداقل در مورد قزل حصار و اوین بطور کامل این امر صورت گرفت) با صلاح دید منتظری انجام وظیفه کردند. بعد از حاج داوود، میثم به جای او آمد که البته قبلاً رئیس زندان عادل آباد شیراز بود.

**پیام فدائی: آیا برای آماده سازی این تغییرات هیئت هائی از زندان بازدید کردند؟**

**پیام فدائی: بنابراین یکی از تغییرات مهمی که در تیر ماه سال ۶۳ در زندان قزل حصار در زندگی زندانیان رخ داد همان جدا کردن توابعین از زندانیان بود که به نظر می رسد در دو مرحله صورت گرفته است. اینطور نیست؟**

**پاسخ:** در مقایسه با شرایط گذشته، خارج شدن توابعین از اتاقها تحول بزرگی در سلولها بوجود آورد. درست است که آنها همچنان در بند و در سلول ابتدائی بند مستقر شدند تا این بار به شیوه ای حقیر تر از گذشته به وظایف خود در شرایط و زمان عمل کرده و مورد بهره برداری قرار گیرند ولی نبود آنها در اتاق ها یک تحول در زندگی زندانیان بود. تا زمانی که درب اتاقها را باز کنند یک دوره ۴۵ تا ۵۰ روز طول کشید که به این دوران بچه های زندان و حتی خود توابعین دوره *حسین قلی خانی* می گفتند. چرا که اسما" در اتاقها بسته بود ولی بچه ها دیگر از نگهبان (توابعین) اجازه نمی گرفتند و هر چند بار که دوست داشتند به دستشویی می رفتند. کمونها (خرید و مصرف اشتراکی مواد غذایی و غیره) در اتاقها دوباره برقرار شد. از لای نرده ها به راحتی با یکدیگر صحبت می کردیم، بطوری که خودمان مجبور شدیم بخاطر سروصدای فراوان مقرراتی برای صحبت کردن وضع کنیم. حالا توابعین در بهترین حالت برای جابجائی کتاب، روزنامه و مواد غذایی و... از یک سلول به سلول دیگر مورد استفاده قرار می گرفتند. خشن ترینشان هم خودش را چنان تحقیر شده حس می کرد که ترجیح می داد داخل سلول خود بماند و کمتر در راهرو آفتابی شود. بعد از اینکه در مردادماه، ۱۴ نفر از بچه های قیامت را به بند یک واحد یک منتقل کردند و تعدادی از بچه های مجاهد را جای

**پیام فدائی: آیا با تغییر کادر زندان، فشار به زندانیان کمتر شد؟ این را توضیح دهید؟**

**پاسخ:** از اواسط تیر ماه ۶۳، اوضاع زندان بهم ریخت و توابعین را از سلولها بردند (بند یک واحد یک). خروج توابعین از سلولها به هیچ عنوان بعنوان خروج آنها از بند نبود، بلکه آنها به سلول ابتدای بند که همیشه مقرشان بود منتقل شدند. در اصل گرگها به لانه هایشان برگشتند. این انتقال با اینکه بار شدید فشارروحي و روانی را در اتاقها از بین برد ولی دلیلی برای محو کامل توابعین از بند نبود. آنها در موقعیت جدیدی قرار گرفتند تا بتوانند سیر عقب نشینی رژیم (تا باز شدن درب سلولها) را به آهستگی جامه عمل بپوشانند. آنها اگر چه رفته رفته کم تعداد شدند، ولی تا زمان متلاشی شدن بند یک واحد یک (انتقال زندانیان کرد به زندان سنندج، زندانیان شمالی به زندان رشت و انتقال تعدادی از زندانیان به اوین و سر آخر انتقال بخش وسیعی از زندانیان که منم در بین آنها بودم به سالن ۲ زندان گوهردشت و الباقی که به بند ۱ واحد ۲ منتقل شدند) همچنان در بند بودند و کم و بیش نقش خدمه رژیم را به خوبی اجرا می کردند. توابعین، اینبار سرداران لشکر شکست خورده سپاه سرکوبگر بودند که باید به پشت خاکریزهای خود بر می گشتند. در این زمان آنها در نقش گماشتگی خود مدتی حیران بودند و هنوز نمی دانستند که جایگاهشان کجاست. به ظاهر پدر معنوی خود (حاج داود) را از دست داده بودند و پوچ بودن تلاش ها و خوش رقصی هایشان ثابت شده بود. حال نه اجرو قرب گذشته را در صنف توابعیت داشتند و نه جایگاهی در صف نیرو های مقاوم و مبارز زندان. این شرایط ماحصل مقاومت و ایستادگی خیلی از زندانیان بود.

ناصری گفت: مثل اینکه خیلی دلخوری و ناراحت هستی از اینکه ما اینجا هستیم در هر صورت حالا که حاضر نیستی صحبت کنی اگر خواسته ای داری بیان کن .

گفتم: ناراحت که نه، راحت نیستم شما از مسئولین زندان هستید و هر کجا که دلتان بخواهد می روید در ضمن من هیچ خواسته شخصی ندارم و خواسته های عمومی را هم می توانید در یک جلسه عمومی از همه افراد بند سوال کنید.

ناصری در حالی که زیر لب چیزی را زمزمه می کرد بدون خداحافظی از سلول بیرون رفت. او آن روز به سلولهای دیگر هم سر زد بجز یکی دو مورد (که بعداً بچه های دیگر توضیح دادند) از توده ایها و اکثریتی ها کسی با او صحبتی نکرد و او دست از پا دراز تر از بند خارج شد.

**پیام فدائی: آیا در این دوره با تغییراتی که در جو زندان بوجود آمد، کسانی را هم از زندان آزاد کردند؟**

**پاسخ:** در ابتدای امر تعدادی از توابع را آزاد کردند و در سال ۶۴ کسانی که احکامشان پایان یافته بود را با تسهیلات ساده تری (نسبت به قبل) آزاد کردند. مثلاً "تعدادی را با اخذ تعهد و ضمانت ملکی و شخصی آزاد کردند(البته در کل این تعداد اندک بود). تعدادی را با اخذ شرایط قبل و انزجارنامه آزاد کردند. ولی بعد از مدت کوتاهی به این شرایط مجدداً پذیرش مصاحبه هم اضافه شد. بجز چند تواب، تعداد کمی را (شاید بتوان گفت کمتر از تعداد انگشتان یک دست که من نام تمامی آنها را می دانم) از بند یک واحد یک قزل حصار با شرایط ساده آزاد کردند. ولی خیلی از افرادی که حکمشان خاتمه یافته بود و به شرایط بعدی رژیم تن ندادند، آزاد نکرده و آنها به جمع ملی کشها پیوستند که تعداد زیادی از آنها در قتل عام سراسری زندانیان در تابستان ۶۷ به چوبه دارسپرده شده و به خیل جانفشنان مبارزه طبقاتی پیوستند.

**پیام فدائی: آیا در فضای جدید وضعیتی بوجود نیامد که کسانی برای آزادی به خواسته های رژیم تن دهند و یا به فکر تاکتیک زدن بیفتند؟**

**پاسخ:** در ابتدای امر همانطور که در بالا گفتم شرایط تسهیل شده بود و این چراغ سبزی بود برای کسانی که حکمشان به پایان رسیده

گفتم: پس ضرورتی هم ندارد که اینجا بایستد مگر شما از چیزی واهمه داشته باشید. با اشاره او پاسدار از سلول خارج شد و پشت نرده ها ایستاد .

ناصری دوباره اتهام ، مدت محکومیت و مدتی را که در زندان بودم را پرسید کوتاه به او جواب دادم . توضیح داد ما از عمل کرد مسئولین سابق کاملاً خبر داریم و از قیامت عکس و فیلم تهیه کرده ایم حالا از شما می خواهیم اگر از مسئولین سابق شکایت دارید به ما بگویید حتماً رسیدگی می کنیم .

گفتم از کی به کی شکایت کنم ؟  
گفت : منظورت را نمی فهمم .  
گفتم : من عادت کردم هیچ وقت از زندانبان به زندانبان شکایت نکنم چرا که بار ها چوب این عمل دیگران را منم خورده ام .  
گفت : من زندانبان نیستم نماینده قائم مقام رهبری هستم .

گفتم : مگر با آمدن شما درب زندانها باز شده و ما آزاد شدیم و خودمان خبر نداریم ؟ نه آقای ناصر ی یک زندانبان رفته و زندانبان جدیدی آمده برای من زندانی که می خواهم حکم خودم را سپری کنم فرقی ندارد که شما باشید زندانبان باشید یا لاجوردی ، زندانبان لباس شخصی و غیر شخصی هر دو برای من زندانبان هستند .  
گفت: شما خیلی بدبین هستید .

گفتم: اگر یک ماه از این مدتی را که من در زندان گذراندم شما هم می گذرانیدید خوش بین تر از من نمی شدید . من می دانم الان هر حرفی بزنم شب باید زیر هشت تاوان آن را بپردازم حال و حوصله این را ندارم که سر یک چیز الکی کتک بخورم .

ناصری شروع به قسم و آیه کرد که از صحبت بین ما کسی مطلع نمی شود من فقط به قائم مقام رهبری گزارش می کنم . من همه جای زندان از جمله آشپزخانه و بهداری را هم دیده ام .

گفتم حتماً همه چیز بر وفق مراد بود؟  
قبل از اینکه او جواب دهد پاسداری که بیرون ایستاده بود از لای نرده ها گفت من خودم شاهد بودم که از روی دیگ لوییا با الکی سوسک جمع می کردند ما دیدیم چه کثافت کاری با غذا می کنند و چی می پزند .

به او گفتم : خوب آقای محترم حالا می توانی همه این چیز ها را برای حاج آقا بنویسی تا دست خالی از زندان بیرون نروم .

**پاسخ:** قبل از تغییرات ما نه هیئتی را در رابطه با بازدید از بند دیدیم و نه شخص ویژه ای رامشاهده کردیم. فقط مدتی بود که احساس می کردیم پاسداران و مسئولین زندان به هیچ عنوان داخل بند نمی شوند. در اصل ترددی از آنها طی این مدت در بند مشاهده نشد.

**پیام فدائی: برخورد زندانبان با این هیئت ها چگونه بود؟ اگر خاطره ای در این زمینه دارید لطفاً بگویند؟**

**پاسخ:** در رابطه با روی کار آمدن باند منتظری من خاطره ای را بیان می کنم که مربوط به داماد اوست. خاطره به این صورت است:  
اوائل مهرماه ۶۳ بود اغلب بچه ها در هواخوری بودند منم بخاطر درد سابقه دارم روی تخت طبقه دوم انتهای سلول دراز کشیده بودم و کتاب می خواندم. بجز من فرزاد و علی روی تخت طبقه سوم نشسته بودند که کسی سلام کرد. نگاهی به جلو درب سلول انداختم آخوند تقریباً کوتاه قدی با یک پاسدار جلو درب ایستاده بود (هم او بود که سلام کرد) با بی تفاوتی سرم را بردم توی کتاب ناگهان او را کنار تخت دیدم دو باره سلام کرد زیر لب جواب او را دادم و نگاه کردم به پاسداری که همراه او ایستاده بود . او خودش را معرفی کرد : من ناصر ی داماد آیت الله منتظری هستم و می خواهم با مشکلات زندانبان آشنا شوم شما اتهامتان چی است ، چقدر حکم دارید ، چند سال است که زندان هستید ، از مسئولین سابق زندان چه شکایتی دارید و..... یک ریز حرف می زد.

من درحالی که نیم خیز شده بودم گفتم: به هیچ یک از سئوالاتان جواب نمی دهم پرسید چرا گفتم اولاً اینجا محل زندگی من است چرا شما با کفش وارد شدید ؟ دوماً تمام این چیز هائی را که می خواهید از من بپرسید خودتان بهتر می دانید و در جریان هستید ثالثاً از کی به کی شکایت کنم ؟

او که تلاش داشت با خونسردی با من برخورد کند بلافاصله دولا شد و نعلین هایش را درآورد و برد جلوی درب سلول توی راهرو گذاشت و دوباره به کنار تخت من برگشت از این همه سماجت او خنده ام گرفته بود. گفتم : تا زمانی که پاسدار زندان داخل سلول است من حرفی برای گفتن ندارم .

ناصری گفت این پاسدار شخصی خودم است و کاری در زندان ندارد .

## نگاهی به برخی از اخبار

● در چارچوب تداوم تبلیغات جنگ طلبانه دولت بوش، مایکل هایدن رئیس سازمان جاسوسی امریکا (سیا) اعلام کرد که عدم تبعیت جمهوری اسلامی از مصوبات شورای امنیت در رابطه با تعلیق غنی سازی اورانیم نشان می دهد که این کشور در پی ساختن بمب اتمی است. وی با توجه به هزینه هائی که سه دور تحریم های شورای امنیت برای جمهوری اسلامی در بر دارد گفت که اگر آنها نمی خواستند به شرایط ساختن بمب اتمی برسند "چنین هزینه ای را متحمل نمی شدند".

● پس از اینکه وزیر خارجه جمهوری اسلامی اعلام کرد که توافقی بین شرکت ملی گاز ایران با شرکت سوئیسی اگ ال جهت فروش گاز به این شرکت منعقد شده است دولت امریکا رسماً از دولت سوئیس خواست که نسخه ای از این قرار داد را در اختیارش قرار دهد تا معلوم شود که آیا این قرار داد تحریم های بین المللی بر علیه جمهوری اسلامی را نقض می کند یا نه

● به گزارش رسانه های جمهوری اسلامی پس از مشاهده شدن پرچم " گروه خلق عرب " در بالای دکل فشار قوی شرکت برق در حاشیه جاده ماهشهر به امیدیه اکیب عملیاتی شرکت توزیع برق منطقه سراسیمه به محل رفته و پرچم را پائین آوردند.

● احمدی مقدم فرمانده نیروی انتظامی کشور در یک برنامه تلویزیونی خبر دستگیری فرمانده سابق انتظامی استان تهران را تأیید نمود به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی فرمانده مزبور در یک خانه فساد و همراه با شش زن لخت دستگیر شده بود.

● پس از اینکه برخی از رسانه های ترکیه اخباری از اعمال وحشیانه ارتش ترکیه بر علیه مردم کرد به دلیل برگزاری مراسم جشن نوروز در شهرهای کردستان ترکیه منعکس نمودند دولت ترکیه ۱۳ نفر از خبرنگاران این کشور را دستگیر نمود. تنها جرم این خبرنگاران این است که گزارش داده اند ژاندارم های ترکیه بدون در نظر گرفتن حقوق انسانی مردم کردستان زن و مرد و پیر و جوان را به وحشیانه ترین شکل سرکوب نموده و حتی از آزار کودکان نیز دریغ نورزیده اند.

.....وقتی به طور کلی از شدت و ابعاد جنایات جمهوری اسلامی در زندان های دهه ۶۰ صحبت به میان می آید که اتفاقاً حد و چگونگی مقاومت زندانیان سیاسی در پرتو شناخت از آن واقعیت قابل درک می باشد، به برخوردهای منفی و غیر مبارزاتی در رابطه با مبارزه و مقاومت در این دهه نیز بر میخوریم. به برخورد مبلغین و سخنگویان مودی طبقات حاکم که می گویند مردم اساساً نمی بایست به مبارزه بر می خاستند؛ و گویا ثمره انقلاب ها برای مردم همواره حرمان و بدبختی و مصیبت بوده است. این ایده را نیروهای سیاسی راست در اپوزیسیون تکرار و به شیوه خود هم مطرح می کنند و ما برخی ایده های سازشکارانه و راست را در بعضی از کتاب های خاطرات نیز که در مورد شرایط زندان های دهه ۶۰ نوشته شده، می بینیم. بدون آن که مقتضی باشد و بتوان در اینجا به نقش انقلاب ها در تکامل تاریخ پرداخته و اهمیت مبارزات توده ها در رشد و پیشرفت جامعه را تشریح نمود، لازم است که صرفاً از یک زاویه، نظر فوق را مورد مذاقه قرار دهیم. اگر به کنه چنین برخوردی توجه کنیم، می بینیم که نیروهای مذکور گوئی که ارتکاب به جنایت و اعمال ظلم و ستم، "حق" طبقات حاکم و رژیم نماینده آنهاست همواره از مردم می خواهند که تسلیم شرایط شده و دست از پا خطا نکنند. **آن ها مبارزه جونی توده ها و نیروهای سیاسی انقلابی را به این عنوان که این امر باعث عکس العمل رژیم حاکم خواهد شد، تقیح می کنند.** در حالی که خشونت و اعمال ضد خلقی حکومت ها را گوئی که یک عمل طبیعی است و حق آن ها در برخورد به مبارزات مردم است، توجیه می کنند.

در واقع، نیروهای راست همواره نگران مقابله مردم و نیروهای انقلابی با رژیم های موجود در جهت تغییر شرایط هستند. اجازه دهید این موضوع را در زندگی واقعی مورد توجه قرار داده و بپرسیم که به راستی برای کسانی که تحت فشارهای طاقت فرسا قرار داشته و در یک شرایط جهنمی به سر می برند (نظیر شرایطی که کارگران و زحمتکشان ما در آن قرار دارند)، چه راهی جز مبارزه انقلابی وجود دارد و اساساً چه چیزی جز یک انقلاب پیروزمند قادر به تغییر شرایط و هموار کردن راه برای رهائی از ظلم و ستم و جنایت است؟ واقعیت این است که تنها با مبارزه انقلابی- که مسلماً در هر شرایطی شکلی به خود گرفته و متناسب با اوضاع و احوال به طریقی بروز می نماید- حتی در سیاه ترین وضعیت ها نوری در تاریکی ایجاد شده و روزنه ای برای رسیدن به روشنائی بوجود می آید.

با چنین دیدی است که باید اهمیت مقاومت ها و حرکت های مبارزاتی زندانیان سیاسی در زندان های دهه ۶۰ را درک نمود و به صرف آن که فلان حرکت مبارزاتی آنان در همان زمان باعث عقب نشینی رژیم نشده است، آن حرکات را بی ثمر و غیر لازم و یا بدتر از آن "ضربه زنده" (برخوردی که بعضی در رابطه با تجربه تحت ها کرده اند) به حساب نیاورد. برخورد درست آن است که ضمن در نظر داشتن جنبه های مثبت یک حرکت مبارزاتی، روی موارد نادرست و جنبه های منفی انگشت گذاشته و آن ها را مورد انتقاد قرار داد تا با تجربه اندوزی از آن حرکت بتوان راه را برای حرکت های مبارزاتی در آینده هموار نمود.

به نقل از کتاب " در جدال با خاموشی " اثر رفیق اشرف دهقانی

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London WC1N 3XX  
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!